

صدر جنگ تشریف از زانی داشته بندر خواجہ نمودند و رسمورت کدورت مزاج و غدر جنگ
 فی الجملہ فرغ گردید مقارن انجمن راجہ نولہ راجہ کے عالم ادب از دست افغانہ گشتہ گردید و تمان
 اینولایت ادب و تفریح و تفریح افغانہ در آید چنانچہ تفصیل این واقعہ و تشریح این ماجرا حوالہ تسلیم
 سوانح نگار میسر دو

ذکر افغانہ علی محمد خانی کہ پہلے مشہور اندو دار الحکومت ایشان بریلی و آنولہ بود

شہاب الدین خان نامی از قوم و پہلہ بیگ است در ولایت ماہن پشاور و کابل سے بود
 اور از یک لطن و ویر بود آمدند بہ بزرگ حسن خان و بہ کوہیک شاہ عالم خان از حسن خان
 و وندگی خان است و از شاہ عالم خان حافظ الملک حافظ حمت خان علاءہ ایشان
 شہاب الدین را تہناتے بود موسوم بہ واو و خان در عالم جوانی از پدر مجازی نعت
 گرفتہ بہ ہند آمد ہر چند دست و بازو کہ صورت معیشت پیدا کند و فریغہ سد ریش حاصل سازد
 رہ بجائے بند مقارن انجمن شہاب الدین خان کیمزار روپیہ براسے خرید مادیان بہ
 واو و خان فرستاد او یازدہ مادیان بہشت صدر روپیہ خریدہ و و تا براسے خود نگاہداشت
 و باقی پیش شہاب الدین خان پدر مجازی خود فرستاد و چند روپیہ را کہ افلاس زدہ این طرف
 و آن طرف سے گشتہ رفیق خود ساخت روزی سے سماجی شولن بریل کہ از غسل گنگا فرغت کردہ باز
 متوجہ ولن بود با واو و خان دو چار شد زرد جو بہر بسیار داشت واو و خان با اتفاق زفقاً
 خویش اورا بہشت آوردہ قتل نمود و مال و متاع اورا بہ صرف آورد و ازین سر پای کثیر استقلالے
 بہر سائیدہ ہشتاد سوار لازم کرد و قلمہ مختصر سے از گل ولای تریب واوہ و ران سکونت اختیار
 نمود این واقعہ در عہد اورنگ زیب عالمگیر بطور آند روز سے واو و خان را بھراستے
 گذرانتا و دید کہ زلفی قوم برہمن از غایت افلاس و گرسنگی مردہ بزیر درختے افتادہ است
 و طفیلے یکسائیم سالہ برابر آن زشتہ مصروف بازستہ و بیخ گرگ محافظت اومی نمایند واو و خان
 بودید انجمن تھیر شدہ خیال نمود کہ این پسر خیلے با انجمن از گزیہ روزگار خواہد بود چون پسر
 داشت لطف مذکور را بخانہ آورد و بفرزندگی برداشت و علی محمد خان نام نهاد و نیک خان مذکور
 چهار دہ سالہ شد واو و خان دولت حیات نمود علی محمد خان بانک نفوذ و امتعہ و ریاست
 او گردید مقارن انجمن حسن خان پدر و وندگی خان و شاہ عالم پدر حافظ الملک

حافظ رحمت خان بخت علی محمد خان آندریانی و او و خان نام ایشان شنیدہ بود
 تعظیم و تکریم ایشان بسیار نمود کمال عزت پیش خود جاوہ حسن خان لکھنؤ و اسیان و
 شاہ عالم را چہ بیان میگفت بعد دو روز شاہ عالم خان بہ علی محمد خان گفت کہ تو او را
 علامہ پیر میں کی تو و بنا بر آن ہرچہ مترکہ دوست ہمہ از آن من بہت باید کہ بقدر سیرت و پیش
 خود لکھا ہوا ہستہ باقی بمن بدہ علی محمد خان گفت کہ ہرچہ ہاں من بہت ہمہ از آن کن قبلاہ
 ہر قدر کہ مطلوب باشد بگردانید و انقدرت کفایت من نفع نیند شاہ عالم نیز شنیدہ و زیادہ
 از سابق برافروخت و گفت کہ تو بہ عزت داری کہ بگفتہ ہو جہی سیرت خواہی شد بہتر است کہ ہم
 مترکہ کہ بدر خود بمن بسیار و آرسے و بی لکن علی محمد خان بواوید از حال بسوازان رو پہیلہ
 کہ قریب بہت حد کس ملازم او بودند اشارہ کرتا ایشان شاہ عالم خان را تہ تیغ کشیدہ
 با بجلہ علی محمد خان زیادہ از پرتوئی ہمہ ساندہ بہر طرت ماتحت و تاراج شروع ہوئے و ہا ہا ہا
 حاکم بریلی حسب فرمان شاہی و رسیدہ گرفتار او شدہ روز سے او را بمعالج پیش خود طلبہ ہشت
 و بعد ساعتی خواہست کہ خان مذکور را در خیمہ گذاشتہ خود بہ ہمانہ رنج حاجت ببردن آید تا مردم
 پایش کہ پس پردہ کیمین بودند اورا گرفتار نمایند علی محمد خان از تا بید خیمی ہشاراد در یافتہ
 و امن را وندہ کو مضبوط گرفت و گفت کہ تا وقتیکہ بندہ از خیمہ جناب بیرون نمی رود و رفتن
 ملازمان جناب ہم ممکن نیست را و مغری الیہ چون دانست کہ پردہ ناش شد و پشت از ہام
 افتاد با خان مذکور طریق مصالحت پیش گرفت و دستار بدل نمود علی محمد خان بار او مغری الیہ
 عہد بست کہ اگر خداوند تعالی ما را صاحب ملک و مال کند با شما سلوک برادرانہ خواہم نمود و خان
 مذکور مع الجز و دخل اوقات خود شد و را و مغری الیہ بعد چند روز از حکومت بریلی سوزل
 گردید و بجاسے او خواہد سراسے از پیشگا اقدس و اعلیٰ تفاخر یافت و بہ بریلی آمدہ با تنظیم
 اشتغال و زریہ چند ان استقلال ہم رسانیدہ بود کہ علی محمد خان بحسبت رو پہیلہ با خود را
 بر خیمہ او زد و اورا قتل آوردہ تمامی اسباب شوکت و حشمت او کہ از کردہ استجاوز ہو و سیرت
 تاراج نمود و تمام ملک بریلی را قبضہ خود در آوردہ سمند حکومت را بجلان نمود و نصرت
 علی محمد خان صاحب ملک و مال و یکے از اعظم امراسے با اقتدار شد بعد چند سسے حکم نمود
 کہ اگر کسی نام مرا بے تقدیم لفظ نواب بر زبان خواہد آورد مستوجب عقوبت خواہد گردید از آن
 روز بہ نواب علی محمد خان مشہور اتفاق شد ملاس و ارکمال زرئی بعدہ بخشگی و فتح خان

بہر حال

پنج نامانی در حاکم الملک حافظ رحمت خان بریوانی دراجہ بان رومی کاست بہ پیشکاری اختیار ہوا
 مقارن انحال نہر نہر بہی حکم مراد آباد کہ در شجاعت و بسالت گوئے نفوق از سار بہادران عمد
 ریدہ بود و جنگ علی محمد خان توجہ شد و جنگ صعب نمود و خود بنفس بنفس صفہا دریدہ خود را بہی محمد خان
 رسانید و ستان برستیدہ احوال کرد علی محمد خان سناش رو کرد و ہمیشہ بر کوشش زد کہ مثل خیار بریدہ شد
 بوقوع این واقعہ لشکر او چون نبات انشس از ہم باشد و تمامی احوال و احوال او کہ از وہم و دیاس
 افزون بود بہت علی محمد خان اتناو این فتح ثانی موجب مزید شوکت و وقور استقلال او گردید حالاً
 ہر لحظہ کہ چشم می افتاد فرج رو بہیہ بنظر آید و دیگر هیچ چون شورش علی محمد خان از مد تجاوز نمود
 حضرت فرورس نزل محمد شاہ با فوج نفع موع توجہ تادیب و تنبیہ علی محمد خان شد نہ خان مذکور
 تاب مقابلہ آنحضرت نیاوردہ و رنہاہ نستان محسن شد حضرت بادشاہ بر وازم محاصرہ برد حضرت
 آمد و رفت آذوقہ براد مسدود فرمودند و جنگ در انداختند چون مدت محاصرہ بچند ماہ کشید
 ناچار علی محمد خان بذریعہ نواب قمر الدین خان وزیر السلطنت استدعا کے عفو زلات
 نمود و بادشاہ باحضار فرمان داد علی محمد خان کہ از جان بہ تنگ آمدہ بود بلا پس عیش حاضر
 بارگاہ ملک استقباه گردید بہت محبت دیگر بندگان ناسپاس علی محمد خان را برندان ستاؤ
 و بعد چندی بو فخر عاطفت رہائی بخشیدہ ب حکومت سہرند معزز نمودند حافظ الملک حافظ
 رحمت خان و دیگر رہا ہوا باز باد بوستندہ المنصر علی محمد خان یک سال در سہرند ماندہ
 از راہ ہر دو از بہمان نستان کہ بہ بینی گذرہ موسم بود داخل شد ان ایام بر جمعی دیگر
 پرگنات انجا بد رفتن علی محمد خان رسید ہدایت علی خان شمار پوری کہ از غنیم آباد
 ہر راہ رکاب نواب صفدر جنگ آمدہ بود تعلق شدت اشاریہ از آمد آمد نواب علی محمد خان
 مغلوب ہر اس گردیدہ از انجا بر آمد و راہ دارا اخلانت پیش گرفت و آن ملک وسیع بے جنگ
 و جدل بقبض و تصرف علی محمد خان باز در رسید مقارن انحال خبر آمد احمد شاہ ابدالی
 بعد گذشتہ ن تاور شاہ بہندوستان انتشار یافت در نیصورت بادشاہ راز صحت مدافعہ
 این فتنہ حاصل نگردید علی محمد خان درین فرصت وسیع استقلال کامل بہرسانید و بکلی بہت خود را
 مصروف بر آن نمود کہ چون حضرت بادشاہ از جہان غائبی رخت بعالم جاودانی کشد خود را بہ سلطنت
 برداشتہ تمامی ہندوستان را تصرف شود و درین اثنا علی محمد خان بعارضہ فالج مبتلا شد و از
 نشستن و برخاستہ جس و حرکت باز ماند در بحالت خبر وفات محمد شاہ بکوشش او رسید

تاسف کرده بود که آسمان و پیر و آب و در دیده کرده اند طلب او این بود که در نیوقت چه
می توانم کرد اگر میجو ابدن سحر بودم کرم میستم اقتصاد علی محمد خانی قتل از وفات و شاه
خورد بر سر جانشان ملکات نهاد و فاخته ملکات برگه در آمد و بخان و سستار و در سر سید الشاهان
که کوچک ترین وزنه آن علی محمد خان بود گذشت و قبا که خان مذکور همان دانی بود و
سعد الشاه خان بیست و یکوت نشست و تمامی بر و سپیدترین اطاعت و پیوسته میان بدو
بتند و بست و نیست و عشاقی باطن آاد که جان تراست شده سفارن اینجالی نواب
قائم جنگش بکش فرخ آبادی مسند حکومت ملک بر علی حسین نواب صفه رخسار حضرت
ابو شاه حاصل کرده پیش از الشاه خان و حافظ حضرت خان پیغام فرستاد که خان حکومت این
ملک بر بند و عطای شده و باید که از ملک محروسه بادشاهی است حضرت که تا نه ناپسندتا بر است
شاه و ولیفه که گفته پیشه بر گذر اوقات کند مقرر سازم و چند میرق برای اخصیاب کردن که نشان حکومت
است بر بر می فرستاد و سعادت خان و حافظ حضرت خان بر قهای تمام جنگ را سرنگون
ساخته جوایف محبت و درشت نوشته تمام جنگ بدریافت و نالی شنبه داده با شتا و هزار
سوار و متوجیه و فدای این گفته کرد بدو از انظرنت رو سپید با جمعیت چهل هزار سوار بجهانیه بر آمدند
چند حصیبه از جانین نظیر آرد از اینجا که رو سپید با جمعا بله نواب قائم جنگ مثل مورث عیفت بود
که تقدیر و در ششند و نه اینقدر سپاه اما محقق نماید از روی چند آن نایش رستمانه و کار پای
مروان کردند که ملک جمعیت افغانه ننگش از هم باشد و تمام جنگ بفریب گوز کوب شربت
شهادت چشمه فتمیت بسیار بدست رو سپید در آمد و سپین قتل عظیم که در رویم و خیال هم نمی گنجید
نسیب روزگار ایشان شده من بعد رو سپید با است و بر است بران کردند که به شنبه انانعت
نایش تاخته و از گنگا عبور کرده تمامی ملک متبوضه و شمره ایشان بکلیه تسخیر از در حصار حضرت خان
که مرد و جانیه و بود ایشان را ازین اراد و باز داشته و ازین فتح خداداد را از عقنات نینداشته
بناک خود و مراجعت فرود نواب صفه در جنگ چون از بخارات شواتره او ده استدراک
این ادا قوه شوو بر شایع ششمال و کو چها سے طولانی از و از انکه شش و علی و اصل فرخ آباد کرد و
و با نسل او که در از شهر حمید زرد و بود و قائم جنگ نوشت که قائم جنگ برادر اخیالی و یک
زوهستان جالی من بود از شش شخان از عینی که پیران این خاطر هم را و که فتم است و در شمره و تسخیر
است علی آید چون برای تدارک این فتنه انصواب از شاهرور است باید که براسه ملاقات

من شریف آمدند و در آنجا قیام کردند و در آنجا قیام کردند و در آنجا قیام کردند
و بدین توابع و در آنجا قیام کردند و در آنجا قیام کردند و در آنجا قیام کردند
ساخت و تمامی ملک اندر آن حضرت در آورده و حال و حکم تعیین نمود و حکومت و کشیت این
یکستازده نفری بر راجه نول را می تابد خود که حکم او در آن بود و در آنجا قیام کردند
قائم جنگ و دیگر اعزاز و راجه نول را می تابد خود که حکم او در آن بود و در آنجا قیام کردند
بنگش بخوبی تمام او را حاصل کرد و در آنجا قیام کردند و در آنجا قیام کردند
برائی یافت با آنکه بعد از آن و آنکه روزی زنی از قوم افغان در قصبه کور شسته چند دست هندوی
فروخت و قیمت آن گرفته هر چند قوت لایحوت نمود هندوی مذکور رسته های مسطور را بوسیله
تا قابل دیده بود ما سه فرست که و پس کند و در قیمت که داده بود دستا ندان مذکور جواب داد
که حالا زرش من کجاست که قیمت شما و پس کرده و رسته های خود را با تمام علاوه آن بعد از
استر و او که فروخته به هم حالت جائز نیست هندوی مذکور نیز توند شده است و دست گفت
و برانم گفتا نوزید چند نفر زده او را بی آبرو ساخت زن مذکور گریان گریان ش احمد خان
آمد و گفت که حالا آبروی افغانی بر باد رفت که بار بار مر بار بار با تصور بی آبرو نمودند کاش
اگر بجای تو محمد خان بنگش را و فرست که می زاید نوب بود است بر این دستار بستن
که آبرو سه افغانی بر باد شود و حمایت قوم قوی کنی گویند که احمد خان و بدین رنج و اندوه
تا پنجه در هیچ کوز و ستم خانان آفریدی که یکی از دوستان و خندان ایشان او بود و گفت
که حالا بیایم در با اتفاق که دیگر که بیایم تا خدا داد بدید احمد خان گفت که زرش کجاست
من کجاست خرمه و در سالیان بعد از آنکه در آنجا قیام کردند و در آنجا قیام کردند
گفت که من اثاث البیت خود را فروخته هر چه دست می آید می آورم چنانچه روز دوم پنجاه
از فروخت جانم او خانه خود آورده حاضر کرد و زن همان روز گاه است سپاه اخفایه تا عمل آمد
چون قیمت چهار صد مردم بهر سید ساخت و تاراج مصروف شد تا تزیین قصبه نمودن بود
که در اینجا حاجتی تو من داشت بسیار من نول و صاحب زربو و وزیر کار راجه نول را
اکثر اوقات هانجا و نخل می شد روزی هفتاد هزار روپیه و یک هزار شترانی از لکنو داخل کوچی
او گشت احمد خان صورت زحالی در یافته با اتفاق رستم خان آفریدی بعبیت نولانم
روانده از نظر شاه مجبای که همان سبب حادثه شمرده ای که رفع حاجت و غسل و غیره دریا غنچه

متصل مکان برآمد و سواک می نمود و گفته اند که خان بر در سیده آن بگناه راز بر تیغ کشید و در
 که در کوشی او مجتمع بود و آنچه اثبات البیت در خانه او بدست آمد تقبض و تصرف خود در آورد
 گو تو اول آن قصه را گرفته بزور سوار کرد و کشید نمود و او دید اینحال بسیاری افغانان در ظل رایت او
 فراهم آمدند تا تعداد جمعیت او پیشش هزار گس رسید روز نهم ازین واقعه بد فرخ آباد در آمد و حال نگاه
 راجه نول را می رسد که قبض و دخل خود نمود و قلعه هم بسبب آنکه محافظانش افغانند بودند بی مزاحمت
 بیعت تصرف ایشان در آمد راجه نول را می باوراک اینحال کثیر الاختلال از جایجا طلب فرج
 نمود و بدارک این قفسه بحسب کثیر کوچ کرده در کنار کالی می که متصل فرخ آباد است پر تو در و
 انداخت همانجا شقه نواب صفور جنگ به بیخون رسید که ای راجه نول که اسب
 دشمن را کم نباید گرفت اینها افغان اند تمام ملک از ایشان است جنگ خواهی کرد صبر کن تا وقتیکه
 من بجام راجه نول را می مضمون شقه نگاه نموده بدیخیال که هنوز من این قفسه زندان و سوار
 چنان نشود که بد چندی بیخ این قفسه زمین را بگیرد تا انقطاعش از هر امکان بیرون گردد که گفته اند

تفصیل

دختری که اکنون گرفت است بای	به پیروی شخصی بر آید از جا سے
و اگر همچنان روزگار مسهل	بگردنش از بیخ بر سنگله

خود را مردانه آماده جنگ کرده و از کالی سلف عبور ساخت در آنوقت جمعیت پنجاه هزار
 سوار همراه داشت از اینجلیست هزار سوار همراه او عبور کرده بودند و سی هزار سوار از طرف
 دریا مانده او را دور عبور داشتند که درین اثنا در میان فریقین آتش جنگ و جهال با شغال در آمد
 و هنگام کارزار و صدای گریه و آزار هر چهار طرف بلند شد و ستم خان آفریدی و محمد خان
 آفریدی جنگ راجه نول را می متوجه شدند چون راجه قطعه زینتی خوب کرده بحسب ستم خان
 سوار که بر آتشها و تمام داشت ایستاده بود ایشان راه گم کرده بتلاش راجه نول را می
 بطرفه رفتند درین اثنا افغانی بدششت از طانان راجه نول را می حقوق ملی است
 با و زاده مقتضای کورنگی ایستادند و اوست مضمون آن زبان پشتو این بود که اسبم گروگان
 را که کجایی روید چرا این طرف منی آید که سوار ما درین جماعت است ستم خان آفریدی است
 و محمد خان آفریدی کشیدند که منی جانب نول راجه متوجه شدند و یکبار خندند و قرق بر جای کردان
 راجه نول را می بود خالی کرد و بسیار سے مردم گرد و پیش بگور آن سے تفنگ ایشان جنگ

و خون چسبند راجه نول را می در غضب آمده نفس نفوس خود جنگ شروع نمود و چند تیر بر
ایشان انداخت و هر بار ضرب خالی رفت درین اثنا میسر محمد صلح کرد از سادات باره بود
باراجه دست بسته عرض نمود که اے هراج من از پیشتر بحضور عرض میکردم که تخم روپله با برین
نیاید گذشت حالا هر چه دیدند از دست خود دیدند هنوز این کلمه از زبان میسر محمد که تمام بود
که از زخم تنگ کارش نیز تمام شد تقارن انجالی راجه نول را می هم بنگلور تنگ در هونج
با قتا و جان داد تلامی عظیم از چهار طرف برخواست مردم لشکر آگاهی دل نعت را گشته برفت
راه فرار اختیار نمودند و افاغنه نیز تر گردیده دست غارت و تاراج دراز کردند و بعد چند
ساعت منادی زدند که حالا دور دور نواب احمد خان است هر کس به طمانیت تمام نشیند
چنگ میگردد افاغنه بتاراج خیام راجه نول را اے مسرون بردند چند بقالان ملازم راجه
شسته خزانه که در خمیه کلانی قرار می یافتند و از دین و دنیا خیر می انداختند فتح راجه نول را
خیال کرده از روپله می پرند که افاغنه گر بخند یا هنوز جنگ میکنند بکسی از افاغنه نسیب زد
که اے نایکاران منی دایند که نول را اے گشته شد حالا دور دور احمد خان است
بدریافت انجالی رنگ روی ایشان تیز گردید افاغنه قصد کشتن کردند ایشان بجزواری
در آرد و عرض نمودند که پیشتر رعیت صفدر جنگ بودیم طار عابا اے احمد خان است
چرا قتل بابینا بان رو ایدارند ز خزانه هر چه هست بگیرند و جان بخشی باطلان کنند
افاغنه خلاف عادت خود برایشان رحم آورده همه را بگذاشتند و تماسه نزد جوا به راجه
تصرف در آورند با بجلد این واقعه بان سرعت و عجلت واقع شد که تماشا میان اوضاع
روزگار راجه تیر دست داد چون از خبر وحشت اثر بردارند خلافت رسید نواب صفدر جنگ
قرین نعم و الم گردیده بچوش و خروش تمام با سپاه جرار و پهلوانان شجر گماره امرایان تاهار و
راجه پاک با اقتد از بحیثیت دو نیم لک سوار بر اے تدارک افاغنه نخوت شمار عازم و بیطرف
گردید و بکوچک اے طولانی بمقابل حریف رسید درین معرکه که از سرداران و امیرزادگان ملی
سواهی چند کس اده اے بنود که بر نافت نواب صفدر جنگ نیامده باشد بلکه راجه
سورج مل جاٹ هم همراه کاب بود الغرض احمد خان چون خبر آمد آمد نواب
صفدر جنگ شنید بنایت مصلح و سراسیمه گردید و باره تاراج دل بگذاشت و اختیار
تقابل و مقابله نمود چون جنگ از طرفین صورت ظهور گرفت از کثرت فرج و گرمی جنگ سردی

و قتال منوہ حشر نمایان گشت و آثار رتیخ نظر شد نواب صفدر جنگ بجزو کثرت جوانان
 جانفروش و مردان جنگ کوش پر و اسے ترتیب فوج کرده و وقت این جنگ را با چہ چہ
 نیاوردہ خود با چند فیل نشینان ترتیب پلاس زاری بر اسے تا شاہ سے جنگ ایتادورین
 اثنا پنہزار اناغٹہ بموجب ایاسے احمد خان از عقب پلاس زارہ آمدہ و منٹہ خود را بر فیل
 نواب ممدوح زوند و یکبار بندوق خود با برین جماعت خالی کردند بسیار سے مردم گرد و پیش
 سواری و از فیل نشینان نامی بجاک و خون طپیدند فیلبان نواب صفدر جنگ ہم گلولہ
 تفنگ خوردہ جان وادستارن اینحال گلولہ بندوق پوست مال بلا زمان جناب ہم رسید
 حالت غش طاری شد جگت نرائن برادر حسد راجہ چھین نرائن از اسپ نرو آمدہ خود را
 بر فیل رسانند و بسبب سے فیلبان نشسته کمال جرات و مردانگی بندگان عالی را از ان
 بھر کہ جائزانی بیرون آورد و بسیار سے سرداران نامدار و خوانین نوی اقتدار درین
 سہر کہ شہرت شہادت چشیدند از انجکہ انجم الدولہ محمد اسحق خان با دوزخما پر و شہتہ
 چہانی فانی را بدرد خورد احمد خان بھلول جنین نئی عظیم کہ طراز نتوحات تواند بود کلمہ گوشہ
 افتخار بر آسمان شکست و شادیا فتح و رشکو خود بلند آوازہ کرد انقض بعد اینچنین فتح و کفر
 کہ در دہم خیال ہم بیگنجی تہامی ملک اودھ تا بہ آلہ آباد و بنارس ایچہ بہ تحت فرمان نواب
 صفدر جنگ بود ہمہ قبض و تصرف احمد خان در آمد حالا ہر طرف کہ نگاہ سے افتاد
 بجز اناغٹہ دیگر نظر نہیں سید اکنون اینحالہ راتا بہ اینجا گذاشتہ برخی از احوال کثیر الاختلال
 نواب صفدر جنگ بنجامہ می سپارم کہ چون بندگان جناب از جان شاری جگت نرائن
 از ان حملہ جان ستان ہمدوش عافیت و سلامت بر آمدہ توجہ و ملی شدند ہنوز در نیمہ راہ
 بودند کہ عرضی راجہ چھین نرائن مشعر فرودہ ولادت نواب آصف الدولہ بنظر اقدس
 گذشت ہر چند کہ آنجناب را در نیعالم زندگانی بہ ازین شادمانی دیگر نبود لیکن نسبت ظہور
 اینچنین شکست و برہمی معاملات ملک سہرگ کہ در خور این فرود فرحت افزا تواند بود
 حاصل نگشت تا آنکہ نواب ممدوح بعد قطع منازل و مراعل و داخل دارالخلافت شدند
 اشطام الدولہ سپہر الدین خان چون کہ و رفتے از بندگان فغانی داشت با بادشاہ عرض
 نمود کہ حالا آمدن نواب صفدر جنگ بجنور خوب نیست چرا کہ وزیر بادشاہ از افعال بی
 پرواہ شکست خوردہ تنگ فرار بر خود گیرد و داغ پدناسے بر چہرہ حال خود کشاید بلکہ مقرون

مواب آنت که ضیعی خانه او بعل آید تا موجب عبرت دیگرندگان گردد حضرت ظل سبحانی
 و ابی انجمنی بر شوره و والد خود ملکه را مایه اود هم بائی و شش بکل شریف شریف از آن
 داشتند و حقیقت حال از مادر و پسران معروض داشته است مواب گرفتند بلکه مدوه فریاد زد
 که زینهار زینهار بگفته بداندیشان خانه خود خراب کن و خود را در ورطه حیرانی و معرض پریشانی
 میندازد پرتو از دست این تورانیان بگردن آرام نیافت حالا ترا هم میخواهند که مثل پسر
 گرفتار بلا سازند صفدر جنگ با تو هیچ بدی نکرده است فتح و شکست با اختیار خداست
 هر که خواهد بد بد بر اسے خدا ازین اراده بجا بگذرد شاه راسے والد خود استحسن فرشته
 و بدل و جان منظور و مقبول فرموده از ان اراده در گذشت و خانخانان را بطاعت
 رخصت نمود

تذکر جنگ کردن شیخ زاده ککوش با افغانان فتح یافتن فضل زیوجان

چون تمامی ککوش و عقوبت تو اب صفدر جنگ بقبض و تصرف احمد خان رسید روزی
 یکی از شیخ زاده با بقصد خریدن اسب و رجاعت افغانان در آمد اما غم بسبب اینچنین
 شخصی عظیم با هم لاف و گزاف می زدند و اب صفدر جنگ را بد شناس غلیظ یاو میگذاشتند
 شیخ مذکور تا ب شنیدن این کلمات بناورده به آهستگی گفت که شمارا نمی زید که اینچنین بگزار
 را باین کلمات ناسزا مخاطب کنید خود احمد خان که سردار شجاعت پیش صفدر جنگ
 چه حقیقت دارد مثل او هزارها کس ملازم سرکار او هستند افغانان با سماع این سخن از غایت
 کوه نخوت یا بیچاره شیخ در آویختند شیخ هم که مرد سیاست بود شمشیر از نیام کشید و کس را
 نشسته خود هم کشته گردید شامگاهان چون خبر این واقعه بخانه شیخ آمد سی نفر شیخ زاده از اقربان
 او بر خاسته خود را بر جماعت افغانان زدند و قاتل شیخ راسع دیگر افغانان زیر تیغ کشیده
 برگشته و نزد معز الدین خان که در شیخ زاده های ککوش خیل جمعیت و شوکت ممتاز بود
 رفته عرض حال کردند و گفتند که این قوم افغانست اگر ایان بجنگ ایشان که نخواهد است ایشان
 بعضی آن تخم شیخ زاده با بر زمین نخواهند گذاشت پیش از وقوع واقعه علاج آن باید نمود
 معز الدین خان بر همین عهدستان شده در فکر جمعیت افتاد تمامی شیخ زاده های
 ککوش در کلل را بیت او فراهم آمدند و از اطراف جوانان اوده و دیگر بلاد واهی بککوش آوردند

داخل جمعیت شدند از پنج مولوی محمد ایتد سندیلوی اگر چه خود نیامد لیکن بسیاری شیخ زاده با
 از سندیلو بدو فرستاد. المقصد جمعیت پنج شش هزار کس به رسید از آن طرف افاغنه هم بانوه
 کثیر جمع غفیر بمقابله بر آمدند و جنگ صعب و مقابله با سه سخت کردند اما شیخ زاده با کمال داور
 مرواگی داده هر بار غالب آمدند آخر فوت بان رسید که شکسته فاش نصیب حال افغانان سخت
 شمار گشت و ایشان را جز فرار قرار نماند شیخ زاده با مراتب تعاقب بجا آورده افغانان
 را زود زود از ملک اودیه بدر کرد و تنفسی از ایشان در ملک اودیه نماند تمام این ولایت
 بحضرت ایشان در آمد شیخ زاده با ایالت این ولایت به شیخ معز الدین خان
 تزار داده بجهت منشدینی ترغیب و تحریص دادند او از غایت مرومی ابا نمود و گفت
 که این فتح محض بتایید اقبال صفدر جنگ حاصل شده مرا نمی زید که با آقا نعمت طریق
 یونانی سپارم هر چند شیخ زاده با بر دعت کرده او هیچ وجه قبول نداشت و عرضیه باطلاع
 عالی دستدعای قدم به نواب صفدر جنگ فرستاد

و کر آمدن نواب صفدر جنگ از دار الحکومت بهلی و جنگ کردن با محمد خان
 فتح یافتن و نواختن کوس حکومت بهک اودیه

گویند که چون نواب صفدر جنگ از افاغنه شکست یافته اسباب شوکت و شست و شست
 از غایت غم دالم ترک آمد و رفت در بار نمود و بجهت حسرت و اندوه زندگانی میکرد و روزی
 نواب ممدوح بخواب رفت و نادیر بیدار نشد بیکر عاجز زوجه غفیفه آنجناب را بیدار کرده عرض
 کرد که اینقدر مغلوب خواب بودن و از کار و دنیا بخیر گشتن بگردان نمی زید نواب گفت که چون
 مرا هیچ چیز کاره نمانده است پس بیدار سے و خواب من هر دو برابر بیکر فرمود که ازین سر
 بگریسان کشیدن و خون جگر خوردن چه می شود اکثر مردان بهریمت یافته اند و باز دست دبا
 زده مخالف زیر کرده اند چرا بیدار گم نمی بنده نواب گفت که براسه سر انجام بچهره محاسن
 زک کثیر در کار است و من یک خر عمره در بساط بضاعت خود ندارم بیکر گفت که یا زود گشت
 نقد و چهار لک اشرفی چشم موجود است از ان سر انجام این مهم فرمایند نواب صفدر جنگ
 بد ریافت این یعنی بجایت مسرور شد و از و خورشادانی همه شب نخفت مباح آن بدر بار نشست

وزیر سراج مل جات و راجہ ناگمل و اسماعیل خان کابلی و راجہ چھپین نرائن را
 طلبہ اشته فریہ شورت انداخت یکے میگفت کہ افغانہ علی محمد خانی را مددگار خود باید کرد و دیگر
 را سے میر و کہ از احمد شاہ ابدالی مدد باید گرفت درین موقع راجہ چھپین نرائن عرض نمود
 کہ نزدیک بندہ بہتر ازین ملاحی و گیرفت کہ ملھار را او مرہہ را طلبہ اشته مددگار خود
 کنیم اغلب کہ با ستاہت او بر افغانہ فتح یا ہم چہ افغانہ اگر مرہہ ہارا اور خواب ہم بیند راہ
 حد سالہ گریزند نواب وزارت باب را سے اور آستین دہشتہ راجہ را ہم نرائن را استدعا
 اعانت پیش ملھار را او مرہہ فرستاد راجہ مذکور از خدمت نواب والا جناب رخصت گرفت
 بعد طے منازل و مراحل بہ لشکر مرہہ رسید ملاقات کرد و خط نواب پیش نمود ملھار را او بعد
 دریافت معلوم خط گفت اگر دو کرد و رو بہ یہ بعد فتح نواب سپہ جناب بہ ہمارت سازند با ہذا
 حاضر ایم راجہ را ہم نرائن بجاہ آن پنجاہ لک رو پیہ گفت اثر بعد رو و قدح بر یک
 کرد و معامہ ختم کردید ہا وقت ملھار را او با جمیت کثیر علم رخصت برافراشت راجہ را ہم نرائن
 از پیشتر آیدہ اطلاع حال نمود از طرف نواب وزیر ہم با فوج نو ملازم بر آمدہ با اتفاق ملھار را او
 جانب فتح آباد اعلام نصرت مرتفع ساخت سفارن انجمن عریضہ شیخ معز الدین خان
 از کتب مشتملہ مرودہ فتح لک اودھ و استدعا سے قدم بنظر نندگان عالی گذشت آئین موجب
 مزید تقویت و جمیت خاطر مبارک گشت چون انجمن رشت اثر گوش نواب احمد خان رسید
 در ورطہ اضطراب افتادہ بر وہیلہ با سے علی محمد خانی رجوع آورد حافظ الملک در جواب
 گفت کہ اگر خط سعانی خون نواب قائم جنگ نوشتہ پیش با بفرسند مادر بندگی و جانفشانی
 حاضر ایم احمد خان نے الفور کانہ سعانی خون نوشتہ بجا نظر رحمت خان فرستاد
 تا حافظ الملک با پیشگی کثیر و ہی خیر از جا سے خود بر آمدہ طعی فتح احمد خان گردید و یہ
 جمیت یک نیم لک سوار بطرف احمد خان ہم رسید چون تقابل مقیمین جلوہ پذیر طور کرد و یہ جنگ
 بوقوع آمد آثار رستخیز نمایان گشت

در آمد دولشکر بہ پیش جو کوہ	کز ان پیش آمد جانے ستوہ
دو صف را مسافت چو نزدیک شد	از ان چشم خورشید تار یک شد
تلو سے دولشکر نہایت نہاشت	درازی صف نیز نہایت نہاشت
ز ہر دو طرف آرزو سے ستیز	نہ را سے مدار اندھنکر گریز

<p>د ایران بیدان خورشان شدند د باوه بر آمد ز مردان جنگ جهانہ شد از گشته یا لا وزیر</p>	<p>ز غیرت جو دریا کی جوشان شدند شایا پ از تیرا سے خدنگ گشده ز گشتن کے گشت سیر</p>
--	---

بالجہد افغانان تاب جنگ مرہہ نیارودہ راہ گریز پیش گرفتند و تاسع اسباب شوکت و شہت
 در با خند بہادران عرصہ جنگ و یتان بانام رنگ بقا قب پر وا خند عرصہ برخالفانگ نمودند
 و سعد اللہ خان رئیس روہیلہ راجت تیغ بیدریغ ساختند در نیصورت افغانان کابل
 کنور پور کہ در پاسے کوہ واقع است پناہ گرفتند نواب والا جناب چون برق و باد عقب
 ایشان رسیدہ مراسم محاصرہ و انسداد آذوقہ بکل آورد و یہ تفتیش محصورین سعی موفور عا ہرخت
 تا آنکہ روہیلہ از جان سنگ آمدہ بذریعہ لہذا کرا و مرہہ استہ عاصیہ غفوز لالت نمودند نواب
 صفدر جنگ سے از غایت مردمی ملتسات ایشان را بسع قبول جا و او تا از اہانت کراہی
 بنگش سے اسے شانزدہ محال کہ در ملک میان دو آب است باہیچ چیز سرہ کار نہا شتہ باش
 و ملک افغانہ علی محمد خانی بدستور صرف ایشان مانہ بالجہد نواب والا جناب باین طور
 معاملہ جنگ ختم نہ سودہ بانفج و نفرت کوس مراجعت نواخت و ملہا کرا و مرہہ یک کرد
 روہیلہ نقد بموجب قرار داد و پنجاہ لک روپیہ بطریق انعام از سرکار نواب وزیر یافت
 و پنجاہ لک روپیہ از افغانہ گرفت و ہزاران ہزار کاسیالی برگشتہ انواتمہ و ستمہ یکہزار
 و یکصد و شصت و دو ہجری بطور آمد بعد این معاملہ نواب والا جناب محمد قلی خان برادر
 زاوہ مخور راہنایت در صوبہ او دہ گنہا شتہ خود بہ دارالخلافہت و ہلی آمد و کمال شگفتگی
 خاطر چین ارادت بر آستان شاہی سودہ خلعت پوشید و ز نام سلطنت بکف امتداد خود
 گرفت اہلخصر چون از تائید نبی انجمنین نخی عظیم اورا حاصل کرد و بدو آب رفتہ باز بجو آمد و دیگر
 را کہین سلطنت را دست و اندوہ افزود و بالخصوص نواب جاوید خان زیادہ از دیگران
 مغلوب شدہ و ز فکر اہانت و خفت بندہ کافعال افتاد تا آنکہ نواب پسر جناب پلہ بر کمنون
 ضمیر او بردہ روز سے بہ بہانہ دعوت بخانہ خود طلبید و نصرت دقت را نصرت شمرودہ اورا
 بقتل رسانید چون توسل و دست برداشتہ ملکہ ز ما پیہ بود ہا بران شور شے عظیم بر خاست
 ملکہ ز ما پیہ از غایت غضب زمین و آسمان بر ہم زد و حضرت باو شاہ ہم نہایت اول از ہندوین
 گشتہ از صفدر جنگ کدرو شخص شدند نواب پسر جناب بواید این شورش و فساد بنظر

کتاب

حفاظت جان و مال خود از شر برآمده بیرون خمید زود با جمیتی که داشت بخود و ارسے
 نشست اما خیالش آن بود که حضرت بادشاه با ستالت او خواهند پرداخت و او را راضی بخواست
 خواهند ساخت چون نقشه پرواز ان معالیه را طول داده اسباب کدورت عیاد آماده کرده
 پس ظهور ان یعنی گردید منقول است که عیاد و الملک زیاده از همه به تخریب وزیر الملک آماده بود
 هر دم روغنی بر آتش سوزان میگذاشت اکنون مختصری از حسب نسب عیاد و الملک گوید

تذکر عیاد و الملک غازی الدین خان فیروز جنگ نیر نواب آصف جاہ چین
 قلیچ خان بہادر صوبہ و ارحیدر آباد

نواب نظام الملک آصف جاہ چین قلیچ خان بہادر چند پسر داشت از انجمله غازی الدین خان
 فیروز جنگ فرزند کلانش بود کہ بعدہ امیر الامرائی اقتدار و اختیاری گلی داشت مرد سخی
 صاحب ہمت بلکہ در بعضی صفات بعید و بے نظیر بود ہنگامیکہ نواب نظام الملک آصف جاہ
 در کن دولت جہات نمود پسر دوم او نظام علیخان بر سر ریاست پدینکن گردید غازی الدین خان
 فیروز جنگ بخدمت امیر الامرائی تصانت نمود بعد چند سے نظام علیخان در دکن گمشدہ گردید
 و فتور سے عظیم در ان حکمت راہ یافت غازی الدین خان فیروز جنگ جہت تدارک ان فتنہ
 و تسلط بر ریاست موردی عازم دکن شد او پسر سے داشت موسوم بہ میر شہاب الدین خان بگام
 رفتن دکن دست پسر خود بدست نواب وزیر الملک صفدر جنگ سپردہ خورد روانہ منزل مقصود
 شد از شبیت ایزدی بدکن رسیدہ با قرب اوقات پمانہ اجل در کشید میر شہاب الدین خان
 پسرش ازین واقعہ بغایت مغموم شدہ با نوع بیابلی در ساختت مقارن انحال از پیشکاہ حضرت
 غلبجانی حکم ضبط خانہ پدرش غازی الدین خان فیروز جنگ شرف اصدار یافت محمود خان کشمیری کہ
 اتالیق میرند کور بود بدربانت انحال اورا گرفتہ زود راجہ چھین مران دیوان وزیر الملک اور
 او صلاح داد کہ شما بحضور وزیر الملک صفدر جنگ رفته عرض حال کنید یقین کہ در حق شما خوش
 میرند کور پھراہ اتالیق خود پیش نواب وزیر آمد نواب والا جناب اول عذر رسیدن خود در لغت
 شروع نمود میر گفت کہ من خود بر اسے تادیب مرا سم تعزیت بحضور بندگان عالی آمدہ ام تیرا کہ برادر
 جناب قضا کردہ است بندہ را سوا سے اینکہ عم من مردہ است بیچ غمی نیست پدربندہ انجناب اندر

نگاہدار و نواب والا جناب باسماخ این سخن آب و چشم گردانیدہ باستالت او پر دست و خود پر
 آمد و از حضرت مجلسی شے عرض نمود کہ حقوق خدمت آصف جاہ برین بارگاہ فلک اشتباہ برنامہ
 عام ظاہر اند عجیب کہ باوجود چندین حسن خدمات دیر و زرا و وفات یافتہ و امروز منبطلی خانہ او
 میشود و میر شہاب الدین نیزہ اش حاضر آستان دولت است امید کہ بر جاسے بدر خلعت
 امیر الامرائی با در محبت گردد و حضرت فرمودند کہ این طائفہ تو را بنیان سلطنت را خراب کردند
 اکنون چگونہ رعایت بحال ایشان منظور نیست نواب صفدر جنگ با زجارت کردہ باصرہ
 و استبداد آئینی بہا ورت نمود و حضرت بادشاہ بر رعایت نواب سپہر جناب خدمت امیر الامرائی
 و خطاب امیر الامراء عماد الملک نواب قازمی الدین خان فیروز جنگ مرحمت فرمودند و از منبطلی
 جا کردہ محاف و شتمند عماد الملک گرا بنار منت گردیدہ شکر یہ نواب صفدر جنگ ادا نمود
 زبان بدعا و ثنا کشود اینست احوال عماد الملک از بنجار باب انصاف ملاحظہ فرمائید کہ صفدر جنگ
 با عماد الملک چگونہ تکی نمود و عماد الملک بعض آن چہ بدہا کہ نکر و گویند شبے کہ فر و اسکے آن در میان
 بادشاہ و وزیر محار بہ رو خواہد نمود عماد الملک در شکر صفدر جنگ بود بظاہر دم موافقت و اطاعت
 مینمود و باطن فکر محرمش میکرد ہانشب بہ بہانہ آوردن بعضی اسباب ضروری از لشکر صفدر جنگ
 جدا شد و بدار اخلانت آمد و بادشاہ و ملکہ نہ مانعہ را ترغیب و ترہیب دادہ اما وہ جنگ ساخت
 و خود سپہ سالار این فوج گردیدہ غلغلا انداخت کہ این جنگ نہ جنگ بود دیگر است بلکہ جنگ با
 رخصی است پس ہر کہ باطلقا سے راشدین مجتبی و اشدہ باشد شریک جنگ شود باین صورت
 بیار سے مردم از لشکر نواب وزیر الملک جدا شدہ بطرف بادشاہ رجوع آوردند و و کرور رو پیہ
 بر اسکے این جنگ از حضرت بادشاہ گرفت و جنگ شروع کرد و ماہ بین الضریقین آتش جدائی
 مثال مشعل بود و ہنگامہ حرب و ضرب گری داشت تا آنکہ نواب صفدر جنگ عرضداشت کہ حضور
 بادشاہ بدینصورت فرستاد کہ غلام را اداہ دیگر بخاطر نیست با انہمہ خدمات و چاقوشانی با غلام را با
 قومی کہ حالات شان منقوش لوصر باطن اشراق موطن است دشمن سلطنت قرار دادن امید از انصاف
 بعد چند سے حال این صاحبان دریافت خواہد شد حضرت بادشاہ عرضداشت او بہ بصورت مزین
 بدتخل خاص فرمودند کہ ہر چہ آن امارت و ایالت مرتبت معروضداشت مقرون بصدق است
 لیکن مناسب نیست کہ آنفردی مراجعت بہ او دہ نماید پس نواب والا جناب بادشاہ بندگان شرف
 عمل نمودہ خلعت رخصت پوشیدہ و بطرف ملک اودھ علم تہمت برافراشت ہمدین وقت



را کے مکھن لال جو چہام این نامہ نگار کہ در وارا الخلفاقت مصدر عواطف بادشاہے جو کمال
 توسل بجناب نواب وزارت آب و دشت سعادت ہر کابی اختیار کردہ بہ اودہ آمد و مور و
 غایات بیخایات شد ازینجا بزرگان راقم السطور را قطع تعلق از سلطنت دہلی و تقرب بسرکار
 نواب وزیر بخوبی تمام دست داد و بالکل بعد مراجعت نواب والا جناب بیرون اودہ منتظام الدولہ
 خاننجانان بخلعت وزارت سعادت بر افرخت من بعد میان خاننجانان و عمامہ الملک
 صحبت بہ کدورت انجامید تا وزارت بر عمامہ الملک قرار گرفت او از غایت ناسپاسی بہ کفران
 نعمتی کمر بست و با حضرت ظہیر شاہے طریق بے اعتدالی گرفت آنحضرت از جان بہ تنگ آمد و صورت
 جان بری ندیدہ مشور غنایت بطلب نواب صفدر جنگ فرستادند ورنہ وقت کہ مشور غنایت
 عرضہ در ریاست انتخاب دانہ بزرگی بر آوردہ از شدت در و بیابانی داشتند نواب والا جناب
 بعد ملاحظہ شدہ عہد بست کہ چون بیماریش رو بہ انحطاط شد عازم دارالخلافہ گردیدہ تدارک این
 فتنہ نماید اما عرش و فاکر و اجل امان نداد تا آنکہ در سال کینہ از کینہ شصت و ہفت ہجری پراگھاٹ
 کہ سہ منزل از لکھنؤ فاصلہ دارد و داع حیات فرمود و فیض آباد بہ گلاب ہاڑی امانت نگاہ شد
 بعد چند سے ورشاہ جہان آباد بردہ بروضہ تعمیر کردہ آنجناب مہ فون ساختند گویند کہ این عمارت
 بصرہ سی لک روپیہ طیار شدہ بود تاریخ

چوان صفدر عرصہ مرد سے	رو از فنا گشت رحلت گزین
چین سال تاریخ او شد رسم	کہ بادا مقیم بہشت برین

بعد وفات صفدر جنگ نواب عمامہ الملک بادشاہ را از تخت برداشتہ سیل و چشم کشید و
 ملکہ زمانہ را ہم کجول ساخت و عزیز الدین عالمگیر ثانی را بر سر سلطنت جاو

ذکر حکومت نواب جلال الدین حیدر الخاٹب نواب وزیر الممالک
 شجاع الدولہ بہادر خلف نواب ابو المنصور خان بہادر صفدر جنگ

بعد وفات وزیر الممالک نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ مرزا جلال الدین حیدر الخاٹب بہ
 شجاع الدولہ خلف نواب منصور کہ تاریخ ولادت او ازین بیت مستفاد میگردد و تاریخ
 برآمد آفتاب از طلوع نور

برآمد آفتاب از طلوع نور	بد و تھانہ نواب منصور
-------------------------	-----------------------

درسنه کهنه و کینه و شصت و هفت هجری در دارالخلافه نینس آباد برسد ریاست شصت
 و نوبت اسمعیل خان کابلی را تاق و تاق امور مملکت بود و سرداران مغلیه تسلط تمام شدند
 و همه دولتخواه و قلیخان برادرزاده نواب مغفور بودند و میخواستند که او را برسنه نشانیده بپوشند
 از قبیل جاگیر براسه شجاع الدوله بهادر و دیگر شتقاقانش مقرر کنند چون نیز اقبال بندگان
 جناب با اعتلا بود تدبیرات ایشان را اثر سے نگرید و منجمله ایشان بظهور رسید که گفته اند
 دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست * در آغاز سنه آراکی روز سے نواب والا جناب
 بسواری نیل از او دود گذشت و ختری هجده ساله که به تناسب اعضا حسن و ارباعه نیم المثال
 و بدیع الجمال بود منظر اقدس در افتاد همین که نگاه چار شد مرغ دل بدام نقش گرفتار آمد و مستاع
 بهر شکیب و سبر و حضرت سلطان عشق گردید **نظم**

جماله دید از حد بشر دور	ندیده از پر سے نشینده از دور
ز حسن صورت و زیبا شمسائل	ایسرش شد بصد دل نه بکمال
گرفت از قاتلش و ز دل خیاله	نشانده از دوستی در جان نماند
وزان غیر نشان کیوسے موبند	بهر سورشته جان کرد پیوند

نے الفوز کما عزان رکاب حکم فرمودند که خانہ اور تحقیق کرده و نام باور و پدر را در یافته بفرستند
 رسانند بندگان آستان به انشالی فرمان واجب الاذعان زد و بهر چه تا آخر تحقیق نموده عرض
 داشتند که آن پری پیکر از قوم کھتری و یکی از شرفای مغزین این شهر است و نالان جاسکوت
 دار و بندگان عالی راجه همت بهادر را که سردار فوج ننگ و خیلے بهفت تیر و شجاعت ممتاز
 در عهد نواب صفدر جنگ مصدر خدمات شایسته بود و درین روز با تقرب خدمت اختصاص
 داشت امر فرمودند که بهر طوریکه داند آن دختر پری پیکر را حاضر سازد همت بهاور به نانگه
 فرمان داد تا در نصف شب آن دختر را که خواب رفته بود مع پلنگ طلبه شسته خدمت بندگان
 رسانند نواب والا جناب شب بیدار با او بسریده صبح آن دختر را بعد عطاسے عقدی از
 گوهر شاهوار رخصت فرمود و دختر مذکور بخانه آمده بوارثان غوغا کشاوت حال نمود و ارثانش نزد
 راجه رام تران کھتری که دیوان آنجناب بود آمده دستار خود با بر زمین زدند و صورت
 واقع تلا هر نموده هنگام قیامت بر پاسا خند راجه رام تران راجه جلت تران بود
 برادر تمام کھریان فریادی را که زیاده از دو هزار بودند گرفتار پیش اسمعیل خان کابلی آمدند

و حقیقت و آس اظهار نمودند **محمد علی خان** ازین ماجرا بر آشفته و تمامی سرداران مغلیه را با خود
ساخته پیغام طلب **همت** بهماورد به بندگانی نرسند از پنجاب بجواب فرمودند که درین قضیه
همت بهماورد و قصوری ندارد هر چه کرده بحکم حضور کرده پس شمارا هر چه گفتنی باشد با من بگویند و آنچه
کردنی باشد با من کنند ممکن نیست که **همت** بهماورد را بشا بدهم اگر بعبیت خود با حقیقت خود
فراموش کرده اراده دیگر بخاطر دارند من هم با من عبیت که بظاہر تلبیل و بیاطن کثیر است تبار
و تنبیه شما تیار ام انشاء الله تعالی و ما را از روزگار شما خواهم بر آورده سرداران مغلیه بدریافت
این جواب با هم مشوره کرده قرار دادند که بندگانی را از امر حکومت معزول ساخته **محمد قلیخان**
برسند ریاست جاد دهند چنانچه خط طلب بنام **محمد قلیخان** روانه کردند نواب عالیہ والدہ ماجدہ
بندگانی برین معامله وقوف یافته را چه **راحم نرائن** را بدر و ازہ طلب کرد و تنقادات یک
پروہ نشانیہ گفت که آفرین صد آفرین کارنجیب زادگان همین است که با آقا و آقا زادہ خود آنچه
بمحل آورده اند **محمد رشید** شمارا براسے همین روز برورش کرده بود که شریک **محمد خان** برین
شوند **راحم نرائن** عرض کرد که اگر جان من بکار نواب **شجاع الدولہ** بهماورد بیاید هرگز دریغ
ندارم لیکن ازین حرکات که نواب صاحب پیش گرفته اند شہر ویران میشود دوست بدشمنی کرمی بند
ما با آنکه این قدر رشورش انگیزی کردم براسے این بود که نواب والا پنجاب باز چنین حرکت نفرمانند
نمید آستم که اینقدر مقدمه طول خواهد کشید اکنون صلاح آنست که نوعیکه از بنده ارشاد شده است
محمد علی خان را هم طلبه شسته ارشاد فرمایند بکم صاحب را سے اورا پسندیده **محمد علی خان**
و دیگر سرداران مغلیه را طلبید و چنانکه **راحم نرائن** ارشاد فرموده بود همچنان با ایشان
هم کلمات شکایت بر زبان آوردند ایشان نیز حقوق پرورش نواب **محمد رشید** تا دم
منقطع شده از اراده **راحم نرائن** فاسد درگه شدند و هاتوقت **محمد علی خان** در باب آمدن **محمد قلیخان**
محمد قلیخان فرستادند **محمد قلیخان** حسب اطلب ایشان در نیمه راه بود که خط ممانعت باورید
کمال مضطرب و سر اسیمه گشت تا چار جهت رفع بدگمانی آمدن خود براسے حصول ملازمت و گذراندن
اندک ظاہر ساخته داخل **محمد قلیخان** بموجب ارشاد والا بعضی سرداران با استقبال شہانہ بحضور
آوردند تا بحسب معمول این دولت مشرفت بلازمت گردیدند **محمد قلیخان** از آنجا که مایل او
طشت از بام شده بود پس هر چند که سامان رفع بدگمانی نمود سودی نداشتی نه بخشید و که ورت
مزاج اقدس بظرف نگردید بعد فروش این **محمد قلیخان** هنگامه فتنه خیز بندگانی تعالی بمقتضای

عقل خدا و او چندی خود را بہ پردہ سے پر وانی در انداختہ بطا بہر شغل کیو تر بازو کاغذ بازی
 مصروف شدند و در باطن تہا نشائے اوضاع اراکین دولت و ملاحظہ الموار اعیان مملکت
 و فکر حصول استقلال شہنشاہ نمودند مقارن اینحال در سال یکہزار و یکصد و بیست و نہ ہجری ثواب والا
 جناب بالشرقیات اثر بہ تہ اراک بلوئند شکوہ راجہ بنارس نہضت فرمود و راجہ مزبور تہاب
 جنگ نیاورہ بلطف گدوہ گریخت و بار سال تحف و ہدایا و پیشکش لائق آنوالا جناب را بہر خود
 ہر بان ساخت درین اثنا خبر آمد شاہزادہ عالی گویہر المخاطب بہ شاہ عالم گہر ثانی
 بادشاہ و بی از خوف عہد الملک مسوع سمع شریف گردید نواب بہر جناب بمقتضای بندگی
 مراسم استقبال بجا آورده حصول ملازمت نمود و بہت لگ رو بہ نقد و ہمتہ گران بہا پیشکش
 ساخت شاہزادہ بعد فراغت ازین طرف بہم بنگالہ علم نہضت فرشت و حجر قلعہ خان آباد
 زاوہ نواب صفدر جنگ رامو عہد وزارت ساختہ ہمراہ گشت شجاع الدوہ اوہ شوہم شدہ
 تاحند کور را بعد چندی طلب نمودہ او بانڈیشہ اسیری زن و فرزند ہم بنگالہ را گذارشتہ کوعا
 و کر با بر جناح استعجال شبان شب قطع مسافت نمودہ بجنور رسید تا نواب والا جناب پاس
 سرشتہ حزم و احتیاط اورا در قلعہ جلال آباد کہ بیرون شہر کھنوا آباد کردہ صفدر جنگ از
 نام جلال الدین حیدر شجاع الدولہ بہادر است مقید فرمودتی در جس گذاریندہ تہنگ
 نواب والا جناب بہ ہم و کنیان میرفت محافظان شب الکر اورا بقتل رسانیدند تا ہما نجا
 در خون شد مقارن اینحال رگھناتھ را و مرثہ عن را گھوچی لہر کوچک باچی را و نواب
 ہمای پدر خود از و کن بند آمد و لاہور را متفرن شد و تا پیشل و جنگوچی سینہ سیدہ بہا ہر
 رگھوناتھ را و و نجیب الدولہ را در سکر تال محاصرہ کردند و رگھناتھ را و چند ہی لاہور را
 بہر شد داشت تا احمد شاہ ابدالی حست تدارک او عازم لاہور شد رگھناتھ را و دست پا
 تہیر گم کردہ در فکر فرار افتاد و در منضمین سکھان لاہور باہما سے آونہ بگجان کہ بانی بانی طلب
 مرثہ بود و در نیوقت بسبب تقاضای بست و دو لک روپہ از مرثہ غبار سے بخاطر داشت
 با مرثہ ہادر او تختہ نامار رگھناتھ را و استقامت آنجا مناسب حال خود ندیدہ بخیط استقیم
 و کن شد و تا پیشل و جنگوچی سینہ سیدہ کہ ہنوز محاصرہ سکر تال داشتند چندان کار بجز بسالہ دولہ
 تنگ کردند کہ خان مذکور دست از جان شستہ ارادہ نمود کہ زن و بچہ خود را بقتل رسانیدہ
 خود جنگ کردہ گشتہ شود درین اثنا نواب والا جناب شجاع الدولہ بہادر بدر یافت

حال کثیر الامتکال نجیب الدوله بحیثیت بیست هزار سوار بطریق ایلتاار مجاوت او داخل سرال شد
 نجیب الدوله بسبب رسیدن نواب وزیر از یکدل هزار دل گردید و از غایت سرت
 نمدانت که این در خوابت یاد حقیقت بعالم بدارست و بدیگر طرف مرثیه چون لشکر
 نواب پسر خباب را مثل مور و مرغ مقابل خود یافت متصل و سر اسیمه شد و بذریعہ ایچیان کاروان
 امید پاسکے فراخ داده التجا به ترک اعانت نمود اما نواب محمد وح از اقبال انجمنی انگار کلی
 فرموده با اتفاق نجیب الدوله با ایشان جنگ در انداخت و محاربات سخت و معرکه
 صعب نمود تا مرثیه تاب مقابلہ و مجادله نیاورد و پاسکے استقامت از جا او و راه فرار
 اختیار نمود و نجیب الدوله ازین فیروزی و بہر فیروزی سپاس بجناب ایزدی بجا آورد
 و از پارسنت نواب پسر خباب پشت خم نموده زبان بستایش و نیایش کشاد و خلالین
 احوال نواب عماد الملک نازمی الدین خان فیروز جنگ حضرت باوشاہ عالمگیر ثانی
 را از غایت ناپاسی و بیایکی زیر تیغ کشید و یکے را از فرزندان کام بخش بن عالمگیر را بر سر
 سلطنت نشاند و طقب به شاہ جهان ثانی ساخت بطور این ماجرا کے عبرت خیز و وقوع این
 سانحہ حسرت انگیز دیگر اراکین سلطنت راول ہم برآمد و بہر یک تشہ خون عماد الملک شد
 و بسیار سے از ایشان اختیار مفارقت و انحراف از و فرموده به نجیب الدوله پویند و باہما
 ایشان رسالہ داغ سین بطلب تنخواہ با عماد الملک در آویخت تقارن انجال رو و سلمہ
 نیز بخت تنخواہ هجوم کردند عماد الملک نجیب الدوله را باعث این شورش و یورش دانستہ
 و رجوش غضب باو نوشت کہ اگر از یک اور و پور جو آورده بیاد خانہ اراتاراج کن مراد
 عماد الملک ازین تحریر آن بود کہ نجیب الدوله عذر خواہی نموده تدارک این نقشہ با
 خواہ ساخت برخلاف آن نجیب الدوله بر و سلمہ حکم کرد تا خانہ اراتاراج کردند و ہر چه
 اسباب شوکت و شمت بود ہمہ بفارت بردند عماد الملک بکمال حسرت و نفوس از و از غلامت
 قطع امید کردہ بہ راجہ سورج مل جات پوسست او برومی پیش آمدہ پیش خود جاودہ حال نواب
 عماد الملک باستصواب سورج مل جات مرثیہ را بخت اتصال نجیب الدوله طلب
 نمود و بنصورت مرثیہ انجمنی را از فوز عظیم دانستہ بالشکر کے گران و سپاہی پیکران بطرف
 دہلی متوجہ شد نجیب الدوله بوادید شورش مرثیہ بتمام نظر اب در آمدہ عزم شد شمت بحضور
 اصغر شاہ ابدالی باہستہ عاسکے قدم دستا و تا شاہ مجاہد بہت بادشاہانہ و صولت خسروانہ

بطرف هندوستان انتهای الویه نصرت نمود بحیب الدوله و حافظ رحمت خان دو
 خان و احمد خان تمامی سرداران هند چند منازل برسم استقبال شتافته اند را که ملازمت
 نمودند و از آن طرف بسواس راه کوپه پشوا سے دکن باتفاق سداشپورا و پچاؤ عم خود
 بحیثیت کثیر از راه ستمرا و کبر آباد داخل شاهجهان آباد و هلی شده در قلعہ محل و داخل نمود و با
 محمود خان کشمیری اتالیق عطا الملک شاهجهان ثانی را از سر سلطنت بر داشتند
 مرزا جوان بخت جهاندار شاه پسر شاه عالم بادشاه غازی را بولبعدی بپوشیدن سر سلطنت ساخت
 چون هر دو لشکر مقابل هم زدند شاه شاهان که مراد ار احمد شاه ابدالی است بحیب الدوله
 بطلب نواب پسر جناب شجاع الدوله فرستاد خان مذکور بمقام پانگھاٹ اوراک
 ملازمت نموده شکر بادشاه گذرانید و زبانی هم او اسے پیغام کرده استدعای قدوم ساخت
 چون کمون ضمیرندگان جناب آن بود که خود را ازین معرکه بر کران داشته تماشای نیرنگی
 روزگار کند تا ایزد کرامت و به علاوه آن از شاه شاهان اطمینان هم نداشت چرا که نواب
 صفدر جنگ در عهد محمد شاه بمقام سرزند بحیثیت سخت با و داده بود پس خیل اندیشه داشت
 که با و ا به فریب طلبیده باشد تا که تحقیق و امانتی رساند اندر صورت از رفتن ابا نمود و
 فرمود بحیب الدوله بحجاب آن سخنان تسکین افزا از جانب شاه شاهان معروض داشت و
 بخت انتهای الویه نصرت غایت استبداد بکار بردن و ناچار نواب پسر جناب از غایت فرود
 و قوت اصرار او را بدل قبول داشته با جنود نصرت و قود بطرف شاهجهان آباد و هلی علم غنفت
 بر افراشت چون خبر قریب وصول نواب و الا جناب بحضور فیض گنج معروض گشت شاه شاهان
 شاهزاده بلند اقبال مرزا تیمور را بخت استقبال فرستاد تا نواب پسر جناب با هزاران هزار
 شوکت و حشمت در شکر طفر پیکر داخل گردیده استدراک ملازمت نمود یک لک روپیه نذر
 گذرانید من بعد خلعت زحمت پوشیده داخل اوتاق گردید با بچه بعد رسیدن بندگان جناب
 بمقابلہ هر دو لشکر دست بهم و او و تلافی تعیین بر روی روز آمدیلان جنگ کوش و بسا دران
 جانفروشی دست کشش و کوشش کشادند و پهلوانان خیمه گذار و دلاوران نامدار کارنامه
 بجای آوردند بطرف مرشد و تا پیش و جنگجوی و علی بهادر و شمشیر بها و در ابراهیم خان
 کاردی بمقابل افواج بادشاهی که سرگردگان آن بحیب الدوله و دوندے خان
 و حافظ رحمت خان و احمد خان و اشرف نور شاه پست خان بودند شتافته پای استقلال

ایشان از چار برونند قریب بود که علم نصرت و فیروزی در میدان جرات برافرازند و عروج
فتح و ظفر را با غنوش مراد در آرد از آنجا که امر تقدیر بران زفته و کاست ازل خط ناکامی بر پیشانی
تقدیر ایشان کاشته بود پس با وجود کوشش و کوشش بسیار و با وجود بجا آوردن کارنامه های رستم
و اسفند یا نتیجه جز ناکامی نیافتند و غیر نامزادی از نماند تمنا شرمی نه برداشتنند تا آنکه شاه شاهان
که در طلب جا داشت بلاخطه برهی فوج کمک تازه بسواران مسوق الی ذکر فرستاد و محبت آن خود هم
سوار با دولت و اقبال شده و سمند نیز گام جهان نورد و از آن زمان همت کرده بقبایل اعدا آما از
رسیدن فوج کمک و ورود و موکب شاهنشاهی بهادوران عرصه جنگ و دلاوران بانام و تنگ
از یکدل هزار دل گردیده و قدم همت بد زمین ثبات افشوده آثار رستم بر پانمودند و یکی با دیگری
دست در گریبان شدند **نظم**

<p>یلان از دو سو در خروش آمدند سیاست در آمد بگردن ز سینه ولیان هندی بگریز گران کتاره و آورده هند و بکار نه هند و غمان تافت از کار جنگ اجل را بجان آشنائی شده پسر با پدر کین بر آراسته</p>	<p>دو دریا سکه آتش بجوش آمدند ز چشم جهان دور شد روشن پراکنده کردند مغز سران کتاره گذار آفت روزگار نه بر قامت ترک شد جامه تنگ میان تن و جان جدائی شده محابا شده مهر بر رخاسته</p>
---	--

درین اثنا تیر سکه از شست تضار پیشانی بسوا سل را و خورد با آنکه زخمی خفیف بود اما
از غایت نزاکت تاب صدمه آن نیاورده از اسپ و راقدا و جان داد و مقارن اینحال
سدا شهور او هم بزخم گلوله تنگ رفاقت برادر زاده خود اختیار نمود و بظهور این واقعه
حیرت انگیز پیش چون بنات انعش از هم باشد و از کثرت گشتگان سیل خون بهر طرف روان
گردید جنگوچی سینه صیا و ابراهیم خان کاروی و دیگر امرایان مره به دست قتل ایشان
گرفتار آمدند و محبت بسیار بدست ایشان افتاد از اینجمله پنجاه هزار اسپ و دو لک گاو و
چند هزار شتر و پانصد نیل بود و تعداد دیگر غنایم از پنج تیا س باید نمود درینوقت که این روز
سیاه نصیب مره گردید و کیل ایشان بخدست شجاع الدوله بهادر آمده عرض نمود که آنچه
مشیت ایزدی بود از زمین بطون بجز مره نماند حالاً امید از ماطفت و شفقت جناب

آندارم کہ بخش لیسواں راو کہ در دست قزلباشان است بکترین برحمت گرد و نواب
 سپہر خباب بمقتضای سے مروی پیش حضرت بادشاہ آمد و استدعا کے نفس نمود قزلباشان
 از ہر سو ہجوم آور دہ ہنگامہ نمودند گفتند کہ از برادران و عزیزان و سپہان و خویشان میں
 جنگ بسیار سے تن بکار آمدہ اند بعض خون شان نقش اور اختساب کردہ بولایت خواہیم بر
 وزینہار کبھی نخواہیم داد اگر کسی دعوی شجاعت وارد از ما بزور خود بگیرد نواب والا جناب
 باشماع این کلمات تیز و تند شد قریب بود کہ نساوی عظیم صورت ظہور کرد اشرف الوزرا
 یو او دید ایحال در میان افتاد و بعد کوشش بلوغ نقش لیسواں راو از درانیاں گرفتہ
 تفویض بندگان عالی نمود تا نواب شہر خباب حوالہ وکیل مرہٹہ فرمود من بعد معاملہ ابراہیم خان
 گاروی پیش آمد و یکی از سرداران عظیم الشان فوج مرہٹہ بود و شجاعت و تہور علم کتاسے کے
 می ازاشت درین معرکہ جنگ کا ز کامہ باجاء آوردہ و شمشیر ہاسے نمایان زدہ بدست
 مردم نواب وزیر گرفتار آمدہ بود جمیع قزلباشان و درانیاں خبرش دریافتہ وقتیکہ نواب
 والا جناب پیش حضرت بادشاہ تشریف بہداشتند ہجوم آور دہ طلب ابراہیم خان نمودند
 و گفتند کہ اگر بندگان عالی بدادن او دروغ و اغماض خواہند نمود ما بزور خود خواہم گرفت نواب
 والا جناب تاب این سخن نیاوردہ دست بقبضہ شمشیر نہا و برو سے سرداران درانی کمال
 غصہ و غضب بزبان آورد کہ ایک من حاضران ممکن نیست کہ موی از ابراہیم خان گاروی
 بدست شہادت اگر ارادہ جنگ بہت توقف چہیتس عہدین میدان ہمین چوگان ہمین
 گوی عہدینیم کہ تا نتجاری کر است بہر گاہ بندگان عالی اینچہن کلمات غضب آمیز بزبان
 آوردند تمامی روسا را فاختہ ہند و رین معرکہ ہمزبان و بدل شریک انتخاب شدند تا آنکہ
 نواب اشرف الوزرا جناب والا را بلطف و مدارا بخلوت بروہ انواع چالو سے بچیل آورد
 و گفت کہ شہائی بیند کہ درانیاں جہالت پیشہ و را اختیار مانتند و شمارا بادشاہ ما فرزند خود
 خواندہ است و کار و زراتدیر فرزند شایدن فتنہ است نہ اینکہ آتش فتنہ از خوات ایشان بالا کرد
 لاجرم ابراہیم خان را من بسیارند من حلف یاد میکنم کہ ابراہیم خان را بعد ہشت روز
 بشما خواہم سپرد چون بندگان عالی کلام اشرف الوزرا مقرون برستی دانست ناچار خان مذکور
 حوالہ نمود و از انجا کہ درانیاں خار خار عداوت و شان خاصیت و رولہامی شکستند بنا بران
 پیش از رسیدن روز موعود زہر در طعاشش کردند تا خان مذکور کمال حسرت اینچہان عالی

پدر و نمود از نجا باز بر سر طلب می آیم که چون این فتح عظیم نصیب شاه ابدالی گردید سجدات شکر در گاه
 ایز و توانا بجای آورد و چنانچه در آن خلافت علم توجیه بر افراسخت و با دولت و اقبال و داخل قلم گشته سلطنت
 بند و ستان را بر شاہزادہ عالی گو سپر که مراد از شاہ عالم باشد مقرر نمود و خلعت وزارتت به نواب
 شجاع الدولہ بہادر نسل پسر و عہدہ امیر الامرائی بہ نجیب الدولہ بہادر عطا فرمودہ خان جہت
 بہ جانب ولایت معطوف داشت بعد رفتن شاہ مجاہد نواب شجاع الدولہ بہادر را ہوا می گالشت ملک
 تبدیل کشتہ و در سرفقہ و بنا بر آن اعلام نصرت فرجام بدانسو بہتر از آمد و رانثار راہ کہ شہر کابل
 سر و تیام دولت گردید جاسوسان بعضی رسانیدند کہ قصد چاہ پنجمہ درین شہر است لیکن ہر یک
 از آن آب ندارد و پمان ساعت حکم والا بدستی چاہات شرف نقاویافت کار پروازان با سرع اوقات
 بعضی ز کثیر صفائی و مرست چاہات بعمل آورده از ہر طرف جوی آب شیرین روان ساختہ چون چوہر
 و قوہ بر زمین تبدیل کشتہ نزول اجلال فرمود راجہ ہندو پست خود را حاضر بار گاہ گشت
 و دیگر غوثیان و برادران خود را کہ ہر یکے صاحب ملک بودند با طاعت آنجناب ممانعت
 نوشت چنانچہ یکان یکان عمل بر سر بردار کرده بخود داری نشاندہ راجہ ہندو پست ہمگی
 کثیر فراہم کردہ آمادہ جنگ گشت چون انجمنی متفرع سے نواب سپہر جناب گردید بہت و والا
 تبادیب و تدارک راجہ فروری توجہ شد و بطرف مسکن راجہ موکب والا بحرکت آمد ہنوز
 لشکر فخر پیکر در نیمہ راہ بود کہ راجہ ہمت بہادر بعضی رسانید کہ شدگان والا را براسے
 استیصال زمینداری توجہ خاص فرمودن و بہ نفس نفیس عورش آوردن منافی شان جناب است
 بہ بندہ حکم شود کہ کرامت خان نام شخصی را کہ در شجاعت و جلاوت یگانہ عصر است سابق
 ملازم ہندو پست بود حالاً بوجہی از نور سجیدہ وارد خانہ خود است طلبہ شدہ با اتفاق او ہمہ
 ہندو پست روانہ شوم بندگان شازی اور استحسن داشتہ مقرون با جاہت فرمود چنانچہ راجہ
 ہمت بہادر کرامت خان را طلبہ شدہ و موخود بنایات ساختہ رفیق خود نمود و با اتفاق
 او نجیب کثیر توجہ این ہمہ گردید ہندو پست با شماع قریب و مول کرامت خان
 متعجب شدہ خود بیجگ برآمد اما یقین نیکو کہ کرامت خان حقوق او را گذار شدہ تیغ
 بر او خواہد کشید چون مقابلہ فریقین دستہ ہم دوا و جناب بظہور ہندو پست و شکست بر لشکر
 کرامت خان افتاد بود دیدہ خیال از کمال غیرت و انفعال سپ خود بر کینت و خواست
 کہ بر ہندو پست دستبرد می دیر اندہ نماید درین اثنا گولہ تنگ بر پیشانی او در خورد و

بمان ساعت مرغ و حش از نفس عجزی پرواز نمود و پند و پست از گوشه شدن او مضموم و لول
شده با وجود حصول این فتح عظیم اصلاح نمودن تقاضای نفوذ و راجه جهت بهادری به کمال
تا کمالی مراجعت او در نمود -

تذکره شکر کشیدن نواب شجاع الدوله بهادری سردار احمد خان به فرسخ آباد و بدست آوردن نقد مراد

امرا و گزگسایان برادر راجه همت بهادر که از مقربان خاص و از خلاصه هواخواهان مساز
بود در این روز با ایلک و بعضی ادا با سه نام بنجار از نظر بنده گانغالی در افتاد بنا بر آن ترک روزگار
شود و کعبه و کوه که بر زن خور و اشکبار تمام دشت راه فرسخ آباد پیش رفت و بفرسخ آباد رسیده
بدریجه محمد الهی کفرش حاصل ملازمت نواب احمد خان بنگش نمود از آنجا که نواب خلیه میر حسین
و با معرفت بود که امرا و گزگسایان خلیل و حشم او ملازم کرد هر چند بعضی مقربان خیر اندیش معروض داشت
که این قدر فرسخ کثیر ملازم داشتن بعید از عقل است سرانجام زر تخواه ایشان از کجا خواهد گردید
مخفت که خدا از حق نیکان نود است من زبان خود و شخص امیدوار بجواب نخواهم داد و القصرین
امرا و گزگسایان در سخت اقامت کشا و راجه همت بهادری با نوشت که شمار از بنده گانغالی
آزود و رفتن و درین نزدیکی بفرسخ آباد استقامت پذیرفتن نمی زید امرا و گزگسایان نوشت
که هر چند من قیام فرسخ آباد و ملازمت نواب احمد خان بنگش خوش نداشتم الا بزم نواب شجاع الدوله
بهادر براسه چند روز استقامت اینجام مناسب حال خود و دیدم تا نواب به اندک صاحب جوهر
هر کجا که رود و غرت او است از اتفاقات راجه همت بهادری در خط برادر خود راجه شجاع قلیخان
که او را از دوستان جوانی خود میدانست بنمود و او را بر سر مضمون خط در طیش آمده بنده گانغالی
از خلاصه مضمون این مطلع نمود و نواب والا جناب با شد راک بخال در غضب شده بهادر خان
بنگش بدین مضمون ترسیل کما بت نمود که مناسب بحال شما آنست که امرا و گزگسایان که از سر کار
مقبول شده به شما پیوسته است از ملک خود بیرون نماید والا در صورت توقف بهوشیار باشند
که ملک شما پیوسته در ان با در رفتار خواهد گردید احمد خان در جواب نوشت که من بجز خداوند شجاع
که رجم و تمار و کریم و فقار است از کسی نمی رسم امرا و گزگسایان از خود طلب نداشتم او خود

پناه باین سرکار آور و مقتضای شفقت ذاتی او را پیش خود جادادم اکنون ممکن نیست که او را
 ز خود جدا کنم اگر اراده دیگر سخط جناب است توقف چیست نواب والا جناب چون جواب
 این چنین شنید حکم فرمود که خیمه با بیرون زنند و چارتیاری جنگ زنند المنتظر بود و در هر کار شرف
 لشکره گران و فوجی بیکران حاضر رکاب دولت شد و بساعت سیه و آردن خیمه نواب
 مع فوج نظرموج اعلام نهضت برافراشت نجیب الدوله هم با شجاع حال نهضت رایاست
 باستقامت بندگاتعالی شوجه فرخ آباد گشت چون این خبر و هشت اثر فرخ آباد رسید کار پرورانان
 سرکار بخش امر او گراشت بسیار کردند که شمار مناسب نیست که در میان دو سردار عالی شان
 سلسله قتل و فساد شویم و بنندگان خدا را در معرض هلاک اندازند ظاهر است که چون نواب
 شجاع الدوله داخل این طرف شد کیت که با او مقابله می تواند کرد و فرض کردیم که با هر
 غیرت آمده و جنگ کرده گشته شدیم باز هم فایده رود و ادواری خانه بخش بزرگ و کوچک کرد
 شما خواهند بست و بدنامی شما از مقابله و بی نصبت آنچه خواهد شد علاوه بر آن پس صلح ما نیست
 که شما خود از نواب مرض شوند امر او گرا این مشوره پسندیده عرضی متضمن همین مضمون بنویسید
 احمد خان نوشت نواب جواب نکاشت که اگر می ماند صد شجاع الدوله بیاید شما از
 خود جدا نمی کنم خانه شماست و اگر میروند زنجیر پاس شما کرده ام امر او گرا گریه وار سے این
 مضمون از فرخ آباد کوچ کرد و بطرف اکر آباد روانه شد هنوز یک منزل طی نگردیده بود که
 لشکر فوجی که مقروض مع خاص و عام شد احمد خان بد ریافت اینحال بسیار سے افغانه را
 جمع نموده با جمیت بسیار جنگ برآمد امر او گرا هم از اثنای راه در این طلبیده شریک خود
 ساخت و در برابر خدای گنج آمده خیمه زد و از طرف نواب شجاع الدوله بعد قطع سبازیل
 در قفقز رسید و دیگر وزیران بنظر نجیب الدوله اختیار اقامت نمود برین توقف احمد خان
 بد بسیار از اطراف جواب طلب داشت و حافظ رحمت خان و دو نفر سے همان
 هم بحجیت افغانان معین خود نمود و در صورت جمعی کثیر در ظل رایت او فرام آمده گویند که
 اگر نواب والا جناب در قفقز توقف نمی فرمود راست خود را بر احمد خان میزد و اندر حه ان
 ایشان جان بر نمی شد چون مقابله نمود لشکر دست بهم داد نواب وزارت آب سالار شکست
 بر هم سفارت پیش سرداران روید که ایشان هم موافقت زود در اسم رسل و رسال سلطنت
 داشتند بر اسے ابلاغ پیام و طے نمودن مدایح گفتگو فرستاد و روید که از غایت نامروری

و بعض مہمان نوازی اور نظر بند کردن معارض اینحال نجیب الدولہ سربج تراز سواسے
صاء شہاد و اخل شکر نواب وزیر شد پیش ووند کے نجان پد رزن خود آمدہ گفتگو سے
در باب نشانی دن سالار جنگ شروع نمود و طرقتانی و زشم شدہ گفت کہ تراننگ
افغانی باقی ناندہ بخوابی کہ شجاع الدولہ احمد خان را بکشند و ناموس افغانان بدست مغل
بشد نجیب الدولہ بجنب آمدہ گفت کہ اسے احسان فراموش از خدا تیرس این مہمان
شجاع الدولہ است کہ صیانت افغانان از دست مرہہ نمود کہ تا قیامت بار این احسان
برگردن ما و شما بلکہ تمامی افغانان بند خواهد بود و نسوس کہ در اندک مدت آن ہمہ بر باد آو
و بر باد نا پاسی قدم نہادی و وندی خان با شجاع این سخن نہ نجیب کہ نجیب الدولہ
گفت کہ شما احمد خان را بکشند کہ امر او گرا پیش خود جاتہ ہر دین سالار جنگ را بخدمت نواب
می برم بدین صورت تہفیفہ روی و ہر دوش نقشہ باین آب تہ پیر فروری نشینہ طرقتانی قبول کرد
و سوار شدہ پیش احمد خان آمد و از دست و بلند اورا نمایندہ اہمرا او گرا را از فرغ آبا و خست
کنانید و نجیب الدولہ سالار جنگ را گرفتہ بحضور نواب وزیر رسانید و در باب مرحمت
اعلام نصرت دگذاشتن احمد خان را بجال خود اتجا نمود و نواب والا جناب گفتہ اورا نکلوا
فرمودہ بطرف او و در علم مراجعت برافراشت و نجیب الدولہ است و ہلی گام برداشت
این واقعہ و رسال کہترار او بکشد و ہتقاد ہجری بو قوع آمد بعد مراجعت این ہمہ صحت والا
شہدارک را بیم شد و سیت متوجہ شد و بین آنها خبر رسید کہ قاسم علیخان عالیجاہ ناظم
بنگالہ از صاحبان عالیشان انگریز بہادر شکست یافتہ برتوج باین درگاہ آو و ہزاران
ہزار امید و شکیری و اعانت پابند گانعالی داشتہ است نواب والا جناب بدریافت اینحال
بتقتضای کہ چہ جلی و قوت ذاتی باین ستودہ استقبالش فرمود و با عزاز و اکرانش دریافتہ
در خیام فلک فرمایا قریب خود یاد او اکنون از حال عالیجاہ برحقی بخامہ می سپارد و ہر اسے
ناظرین این نامہ سرمایہ آگن سب گذارد

وزیر نواب قاسم علیخان عالیجاہ ناظم بنگالہ

در مشہد مقدس مروی بود مشہور بہ میر علی پور یا نشین او پیر کے داشتہ موسم بہ میر باقر
بجلیہ و فضل و کمال آراستہ و بجامہ عالم و پندرہ راستہ از و فرزند کی بود جو آمد و در چند روز شہر

علامه عصر شد چون صاحب طبع بود خالص تخلص کرد مشق شعرا هم قلمی سلم طهرانی سے نمود
 در عهد خلد مکان از ولایت بندر رسید و بر فاقه صوبه دار گجرات اقبال از اندوخت و خوش
 بجای از و واج خود آورد و بعد وفات پدر زن صوبه دار گجرات شد و بیدار تیار خان
 یار و مخاطب گشت این نواب قاسم علیخان عالیجاه فرزند اوست و شریف علیخان
 صوبه دار بنگالہ بعد خود و شت چون میران پسر حفیظ علیخان از افتادن برق و و اج
 حیات نمود عالیجاه دست و پاسے بر آورد و با سرداران انگلشیہ ربطی و ضعیفی نمود تا با شش
 ایشان حفیظ علیخان پدر زن خود را معزول ساخته بر بند حکومت نشست سخت متلون مزاج و
 و اہمہ بود و اندک اشتباہ مردم را میگشت درین روز با معاملہ محصول اشیا تجارت با سرداران
 انگلشیہ مخالفت نمود سخن اندک را طول داد بساط احسان و نور و دید چشم مردمی کور کرد منازل و تصور
 ایشان را آتش زده بنجاک برابر ساخت سرداران انگلشیہ چون معاملہ خنکین دیدند از خواب غفلت
 بیدار شدہ خود را ہوشیار نمودند و متواتر خود را بر ایشان زدند و زودہ زودہ از ملک بنگالہ
 بیرون کردند و بر صورت عالیجاه خود را با مید و تکیہ سیستان والا اٹلند با وجودیکہ در بحالت
 ہر تہمت آمدہ بود باز ہم سہ صد فیل حامل زر سرخ و سفید و صنایق جو اسریش بہا ہماہ داشت
 روزی دو تھان آب روان پنجاب وزارت آب پیش نمود چون قیمتش در یافتہ معلوم شد
 کہ قیمت یک ہزار و مقصد و چند روپیہ بمقام ڈھاکہ خریدہ بودند با بکلہ خون در باب استعانت نواب
 گنگوڑ سید سلسلہ سخن بر زمین القراض یافت کہ تا وقتیکہ نواب وزیر الممالک در خجک انگریز ہا
 شریک عالیجاه باشد لکھ روپیہ کوچ و پنجاہ ہزار مقام گیرند ہر گاہ این مهم بانجام رسد و او را بنگالہ
 تسلط نمایند کہ در روپیہ نقد و صوبہ عظیم آباد با جمع تمام کہ نو و پنج لک روپیہ دار و بصا
 بند اقبال یعنی نواب آصف الدولہ کیادرتوا منع نماید نواب والا جناب شمس الرحمن
 قبول جاد اوہ کمر بر اعانتش نہایت کرد ہماہ او روانہ شد و ہر گلی خواہش آن داشت کہ بطوریکہ
 ممکن باشد او را بر بند حکومت بنگالہ جاوہد و آب زفتہ باز بچیش آرد از انجا کہ عالیجاه بقدر
 و بد باطن بود و بنا بر ان قدر این رفاقت و اعانت ندانست کہ بر خرابی نواب وزیر الممالک
 و خفیہ عرضداشت بحضور شاہ عالم بادشاہ در آلہ آباد و ستاد کہ اگر خلعت وزارت صوبہ واری
 او وہ باین تدوی مرحمت کرد و یک کروڑ نقد و پنجاہ لک راجا ہر تہن می نمایم و بعد فتح بر
 فرنگیان دو کروڑ روپیہ پیش ہر سال بحضور خواہم رسایند و در رکاب دولت حاضر و وہ

سازتہ مالک محوسد برارض و خاشاک فتنہ سکھان و جاثان و مرثہ پاک ساختمہ مثل
 و زینتیم آستان و الا خواہم ماند اتفاقاً این عرضداشت بدست منیرالدولہ بہادر رسید
 و از غایت خلوص کہ بان جناب داشت بچندہ عرضداشت مذکور ابلاغ خدمت نواب و از
 تائب نمود با دراک اینحال بندگان عالی را حضرت تمام دست داد و غایت ملال خاطر بہر
 درینحالت این شعر بزربان آورند

انگونی با بدن کردن خیال است | کہ بد کردن بجائے نمک مردان

از بہان وقت در فکر برہمی کارش شدند و بدینچشم فرسیدند کہ بہ مالار لشکرش بود و بوجہ
 دلہند پر بسوسے خود کشیدند و من بعد تماشای اسرار فوج و ملازمین اسلحہ و اسلحہ را بطبع زرد
 بجای آورد و ہم خود آورند تا روزی عالیجاہ را گرفتہ مقید نمودند و سپرد میسج علی خان
 برادر زین نواب بہر بان الملک ساختند چون ازین طرف جمعیت تمام دست داد
 ضبطی خانہ اش کردہ از زور سرخ و سفید و جوارہ شنبہ و اسباب نفیسیہ ایچہ کہ سرمایہ دولت و شوکتش
 بود بوقول زرتقبولہ فیصلی در آوردند گویند کہ فتح علی خان عالیجاہ را تفویض ابو الحسن خان
 برادر زادہ نمود و او از غایت ہرچی سخت نمک گرفت و گفتہ کہ زر و جواہر را بمن نشان ہم
 عالیجاہ گفت کہ ہر قدر کہ جواہر و خزانہ بود پیش نواب وزیر رسید حالاً یک خر مہرہ در بساط
 بضاعت تمام ابو الحسن براسے اٹھارہ جیوت دیگر کلافی از آب برگردہ بر آتش گذاشت
 ہر گاہ و درش شد حکم کرد کہ نواب را اور دیگر بنشانید کہ از جافران خدمت فتح علی خان بہ
 زین معاملہ نشان داد و بجز و شنیدن زین بیسے اعتماد ایسا پیش ابو الحسن آمد و اورا فرین بسیار
 کرد و عالیجاہ را بمنزل خود بروہ قدر خواہے نمود و عالیجاہ در حق او دعاسے پیر بزربان آورد و
 او گفت کہ حالاً نواب وزیر الملک چہا بنیدہ را تنگ میفرمایند ایچہ زر و جواہر و اسباب شوکت
 دست پیش من بود ہمہ گرفتہ حالاً اگر کشمن من مرکز خاطر است بسو ائمہ و اگر جان بخشی منظور است
 از زر یا بند تا ہر چیز من کہ خود ستیا شرم بر دم فتح علی خان ایتمہ حالات بحضور جناب نواب
 وزارت تائب عرض شد ششم ترشیں حاصل نمود تا عالیجاہ با ملاک خود میر مرصوف را دعا گویند
 تود براہ گذاشتہ با بطل نواب والا جناب بعد فارغ شدن این مہم است بسخیر ملک بنگار و جنگ
 سرداران انگیشہ برگزاشتہ چون تا عدو دانشندان عاقبت ہن است کہ تا سر شمشیر مصلحت
 کہ کہ مقابلہ و مجاہدہ سکنے بندند تندر براسے دفع و دخل سخت و کبیل خدمت نواب وزارت تائب

فرستاده سحر نمودند که مارا بلا زمان شریف و آنجناب را با ما هرگز سر محاربه و پیکار نیست و اینقدر حرکت
 که از جاسے خود بدلاوران رکاب دولت اتفاق اتنا و با خواسے قاسم علی خان بود اگر خط
 که حال طیت او بر بندگان عالی روشن و هوید اگر بد حال از راه دولتخواسے گذارش میکنم که محبوبه عظیم آباد
 که عالیجاه بصاحبزاده بلند اقبال هرند اما فی مقرر کرده بود از ما هم بگیرند و بعد ازین که مرشد آنم
 که میانه همه گریسانی محبت و اتحاد و احکام پذیر و راجه پیمنی بهما و رکه تاجب حضور و شتار مالی و
 ملکی بود و کیل مذکور را بحضور آورد و بار یاب ملازمت نمود و از راه خیر اندیشی و باب محبت
 سعی نمود و بجای آورد و نواب نوالا جناب جواد این معنی پر مشورۃ نواب مرزا علی خان
 و سالار جنگ و میر فتح خان و دیگر سرداران فوج داشتند همه را طلب نمود و در خلوت
 با ایشان همدر نیاب شورکت نمود ایشان متفق اللفظ و المعنی شده است که از صلح و آشتی ظاهر
 کردند و قوت خود و ضعف احد را بطلاقت لسانی و انموده و رغیب و محرمین بر جنگ و اوند
 راجه پیمنی بهما و رکه مردان و عاقبت بین بود و قوت هر دو طرف خوب میدانست باز
 جارت کرده از راه دولتخواسے معروضند است که نزدیک بنده به از صلح و آشتی امر
 دیگر نیست بندگان عالی نظر بر مال کار فرموده صلح قبول فرمایند و یقین دانند که در سپاه
 حضور یکے هم در میدان نیست ایشان هنوز آشتی آنگز سے ندیده اند و قتیکی مقید با بود
 خواهد نمود هیچ یکے ازین جماعه بمقابله نخواهد ایستاد چون نواب وزارت آداب اشوار گفتند که
 نواب مرزا علی خان و سالار جنگ و غیره کرده بود و بنا بران گذارش بر حسب
 پیمنی بهما و رکه از پایه حساب سابق ساخته منقض شد و از گفتگو سے صلح اور اعمانت کرد
 راجه با آنگز بنیاد نوشت که من از راه خیر اندیشی دولتخواسے نواب را بسیار شایندم لیکن
 چه کنم که آفتاب دولت اور وقت زوال نزدیک رسیده قصه مختصر در سال هزار و یکصد و پنجاه
 و هشت هجری بمقام کبیر در میان نواب وزیر و آنگز بهما و رکه گام حرب و ضرب گرم شد و آشتی
 جدال و قتال با شتغال در آمد روزی در عین جنگ دوسر وار ایشان انگشتی بواجسے
 بگشتی بواجسے و ندانگه بار سا که باقر خان پیمنی دو چار گشته گرفتار شد و چون نواب
 وزیر آوردند آنجناب از غایت قوت و مروت مقدم ایشان را گرفتاری داشتند و در خیر و عدل
 شتغال فرس و پرده و پلنگ با پاید باسے نفره جا و از اطعمه گوناگون و انشیر به جو غله و
 خیر میا و آماده نمود و ابواب جمیع امتحان برایشان بشود و از زر نقد هم زیاده از خزانه

سلوک فرمود و در تمام روز یکبار خود هم پیش ایشان تشریف می برد و ایشان را نیز پیش خود طلب داشت اندر نیصورت این هر دو سوار بود و بدین مردمی بنیابت منت پذیر نواب

شجاع الدوله بهادر از انجمن شکست فاش کمال مضمحل و سرسینه گشته باستصواب عمادخان
یسر حافظ رحمت خان در شهر بریلی آمده خیمه زد و خواست که از فوج رو هیله
اعانت گرفته باز تدارک این شکست نماید اما چون رو هیله بانواب وزیر صفائی خاطر
نداشتند پس بعضی همان فو از سکیست بران بقتد که لشکر نواب وزیر را بغارت برند چنانچه
چند بار باین نیت حمله نمودند چون هنوز جمعیت هفتاد هزار سوار همراه بود و حافظ رحمت خان
مانع این حرکات یگشت هر بار تا کام برگشتند در نیصورت نواب والا جناب باستصواب حافظ
رحمت خان تقاضای بریلی مناسب بحال خود ندیده بطرف فرخ آباد علم نهضت برافراشت
نواب احمد خان نیکش از غایت مردمی استقبال بجا آورده قدم سمنیت لزوم ملازمان واکا
از لغت ساسه نخره قه شمرده و هماندار سس با این شالسه بجا آورد و درین روز نواب عماد الملک

صورت امید است که باز تدارک این فتنه باسانی صورت ظهور پذیرد نواب شجاع الدوله
بمی اور سمن داشته بطلب مرهه او را کفیل نمود تا عماد الملک مرهه را با استقرار
چهل هزار رو پیه کوچ و بست هزار مقام با فوج طلب نمود و بعد آمدن ملجا لرا و نواب
شجاع الدوله با سپاه قدیم که کم از شصت هزار نبود و نیز با مردم نو ملازم و جمعیت مرهه
اتفاق عماد الملک بطرف اکر نیز سوار گام محبت برداشت بمقام کوزه همان آباد تلافی
فیلترین و داد و جنگی بظهور رسید جماعه فرنگیان چنان از استخوانه ولایتی آتشباری کردند که باز
شکست پذیر نواب وزیر را فوج و فوج و مرهه همه پس پاشد ملجا لرا و گفت که با یکی مرا
بر زمین گذار من جنگ کرده گشته خواهی شد درین اثنا نواب عماد الملک و جناب نواب
وزارت آب پیش را و فر بوز آمده گفتند که خود را بملک کردن و بدست اجل سپردن فائده

ندارو بیامید کہ تا باز خود را جمع کرد و از ایشان خواہم چکید فتح و نصرت بدست خداست
 انسان را بدان اختیار کے نسبت تارا کو مغزی الیہ سوار شدہ با اتفاق ہر دو سردار والا نشان
 از انجا بیرون آمد غنیمت بسیار بدست صاحبان انگریز بہ سادہ را قتل و عمارت الملک از نقد
 و جنس کہ بعد آمدن و پٹی با خود داشت ہمہ در باخت

وزیر یا جماعہ انگلشیان
 از انجا فیصلہ نبرد سجان

سکھان والوس اناعنے مدد باید بس برین من و پیران
 بنگش باوجود کہ ورتہا سے دیرنیہ از غایت صفائی و دو تو تہا سے معروضہ اشت کہ
 ازین جماعہ افغانان و سکھان وغیر ہم کہ شما توقع و اعانت نصرت و ارتد سکے بکار شما
 نخواہد آمد و درین انتظار زریکہ در کیسہ رجاعت و اردید پنج سپاہ و معاونان رسید و بکار
 خود در خواہید ماند پس اقتضایے رایم بران است کہ با مدد و دے کہ توقع رفاقتی زانہا
 و از مد بردشمن بتا زید اگر حیات باقیست نظرمے یابید والا جان خود را در میدان
 بازید و اگر این دشوار نماید بیوساطت احدی پیش جماعہ انگلشیان بروند یقین کلی است
 کہ با شما سلوک نیک کنند و بہ عمد سے پشان سازند نواب والا جناب راسے احمد خان
 بسیار پندیدہ بہان ہر دو صاحبان مالیشان را کہ ذکر آنها تقدیم یافت چہار چہار راس
 اسب خاصہ و دو وزیر بخریل و خواجہ ہاسے تمبھی و یک یک بدرگہ اشرفی و ادوہ بشکر
 شان مخلص نمود آنها با دل بر اندوہ از جدالی انجناب چون بشکر خود رسیدند زبان
 ستایش و ثنا سے نواب نامدار کشادہ سعی مصالحہ شدند و از نظرت نواب نامدار راجہ
 شتاب را کی را براسے تحریک گفتگو سے صلح بشکر اگر زہاد رخصت نمود و مقارن
 اینحال خود ہم بادہ دوازده سوار بطرف لشکر انگریز سے با یکا بگذشت چون خبر آمد

او بجزل کرنک رسید متعجب و متحیر گردید و با جمعی از سرداران انگلشی و راجه شتاب رومی
 مراسم استقبال بجا آورد و نواب والا جناب جنرل را قریب پانکی با استقبال خود یافت
 فرود آمد و معانقه نمود جنرل کرنک مع جمیع سرداران ندر گذرانیده و هما نداری بجا آورده
 دقیقه از آداب دیندگی نزد گشته نواب شجاع الدوله ضیافت با نجا فروده همرا
 فرمود و بعد چند ساعت از خواب بیدار شده پنجمه خود که بقاصده دوسه کرده بود منزل
 ساخت و گفتگو سے مصالحه شروع نمود در عرض دوسه روز پذیریه راجه شتاب امی
 صورت صلح بشرائط ذیل مقرر شد اول آنکه نواب شجاع الدوله بهادر پنجاه لک روپه
 بابت مصارف جنگ به بد پنجمه نقد و پنجمه بر صوبه تنخواه نماید و آنچه در عمل و دخل انگریز
 بمعرض وصول آمده باشد درین رقم مجرا گردد و صوبه ال آباد مخصوص به بادشاه باشد و بادشاه
 در ال آباد خاطر خواه معاش نماید و مرزا سنجف سخاں که رفیق بادشاه و انگلستان شده بود
 ملازم بادشاه بود و یک لک روپه سالانه می یافته باشد و نوبه از انگلشی با عانت
 بادشاه در ال آباد بماند و یکی از اصحاب انگلشی در خدمت شجاع الدوله بهادر بطور
 سفارت حاضر بود و کار سے معاملات او نداشته باشد و دوست همگرا دوست و دشمن
 یکدیگر را دشمن بدانند و بوقت جنگ اعانت یکدیگر را نیند و راجه پلواند ستم
 زمیندار بنارس که معتوب شجاع الدوله بهادر است بیاس خاطر انگریز بهادر شمول
 بقصد جرایم گردید و بطبع و فرمان پذیر نواب شجاع الدوله بهادر باشد و بقصد بعد تقاضا
 اینهمه شرائط و اقبال از طرفین نواب والا جناب جهت او اسے زر در لشکر انگریزی
 توقف فرمود و برادران و عزیزان و یاران و دوستان و بندگان قدیم و جدید جهت
 اعانت زر ترسیل کنایت نمود همه با از غایت نامردمی قطع مروت و دروغ اعانت کردند
 حق که والد و بندگ کنالی هم انخاص نمود و بار سال قدر سے قلیل زبان بندی خلاق ساخت
 لیکن نواب بهو سلیم صاحبه زوجہ عقیقه انجناب از نقد و جنس هر چه با خود داشت مع حلقه
 بینی و مروارید آن محض نواب شجاع الدوله فرستاد و گفت که اگر شجاع الدوله
 بهادر سلامت است هزار دولت با من است و اگر خدا نخواسته او نباشد دولت دنیا کج کارین است

انہ ہرزن است و نہ ہر مرد مرد	خداونج انگشت یکسان نکرد
باجملہ نواب والا جناب از اعانت زوجہ خود فراغت از لشکر انگریز سے حاصل نہ ہووے	

بہار

با هزاران هزار کامرانی معاودت فرمود و با بیلم بسیار اظهار شفقت و مهربانی نمود از آن روز
 اینجی بعد مصارف مملکت و اخراجات سلطنت پس انداز گشته با تمام ایشان مرحمت فرمودی
 این واقعه در سال یک هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری بو قیوم آمده

راجه مینی بهادر متوفی شد در چند سال سوا
 ملازم کشمش نوح پیاده

چون بنندگان جناب را بر مملکت و دولت استقلال از سر نو حاصل گردید و آب زنده باز بجو آمد
 و زیوت بعضی از صاحبان عداوت پیشه و غوغایان شرارت اندیشه که از راجه مینی بهادر
 خارج عداوت بسینه باد شدند به افزای باه جیاد و تمت با نه ناز با سخنانی که نکات حق
 حکمگزاره در عکس آداب خدمتگذاره باشد از طرف راجه مغزی ایله تراشیده و بحضور نقیله
 نواب وزارت آب معروض داشتند و چندان مزاج اقدس را به غصه و غضب آوردند که جناب
 بلا استراک صورت واقعه و بغیر نقیله تحقیق نقش مدعا جمعیت یک هزار سوار همراه رفقه از مقام
 باڑی بجهت گرفتن راجه مینی بهادر متوجه گشتند و این مسافت را بزود سه تمام شب
 قطع نموده در محله گاه راجه مینی بهادر داخل گشتند راجه مغزی ایله با دراک فرود نقیله
 شریف از خرگاه خود دیده اثر فریبنا ندر گذرانید چون راجه نوح منقلبه همه در تحت فرمان خود
 جمعی کثیر از سوار و پیاده در رکابش حاضر بودند در صورت بندگانه عالی اظهار دانی انضام
 نه نموده با تسالمت ظاهری و حکمت عملی در گرفتن او بدلی توجه فرمودند و از غایت دور مینی
 اظهار شفقت و ماطفت بحال او نموده به خمیه او فرود آمدند و طعام چاشت تناول فرموده
 هماغجا استراحت فرمودند و بعد از آنکه تمازت آفتاب رو با نخلان نهاد و روز کم باقی مانده بچلیله
 شکار ساری نمودند و باین بهانه راجه مینی بهادر را همراه گرفته در خواهی نیل خود جا دادند
 چون قدری راه قطع شد که از مصاحبان را طلبیده اشته او را هم همان خواهی حکم کشمش
 دادند و نیل عاری دار طلبیده اشته به راجه فرمودند که در خواهی جاسه بر شاتنگ است
 برین نیل سوار شوند اگر چه راجه بغیر است مانی انضام بنندگان جناب دریافت نمودند اما از
 راه عقیدت سری نه جنابیند و بر همان نیل که ایابود سوار گشت بمجور سوار شدن بصلیبان

اشارہ وقت تا سراپا سے غماری را از غلظت پوشاینده روز خیر آباد شد و بہ بسا دلان حکم گشت کہ رفقاً
 بیٹنی بہا اور ابلاغ فرمان نمایند کہ شاہ ہمہ کس ملازم حضور بودند و باہما سے ماہ دولت ہوز با این کت
 بسر جمع ہوز و ماہ روز کہ این ناسپاس بنزاسے خود رسید حالاً شاہ ہم شکر او تعالیٰ بجا آزند و حفاظت
 بقود و امتداد را بہ تا حکم ثانی بدومہ خود دانند انشاء اللہ تعالیٰ مراعات واجبی بحال شاہ عمل خواهد آمد
 بسا دلان بموجب حکم در تمام لشکر را بہ بیٹنی بہا و گشتہ اعلان این فرمان کردند تا ہمہ با از خود و بزرگ
 طوعاً و کرہاً تسلیم خم نمودند اما فوج متلیک از گرفتار شدن را بہ بیٹنی بہا و منتشر شدہ ہر کی جو کس
 کم کردہ بہر طرف کہ راہ یافت اختیار فرار نمود حتی کہ اسپ واسلحہ ہم گذشتہ جاہنا سے خود را بسلاست
 بردن غنیمت دانستند اما حاصل نقد و جنس را بہ و تمامی سامان شوکت و کثمت او بفضیلتی درآمد و ریخت
 در صحنہ پیل را بہ کچہزار و سہ صد اسپ خاصہ بود و یکصد و ہشتاد و پنج نیل ہمہ داخل کارخانہ سرکار شد

اکنون از حسب و نسب را بہ بیٹنی بہا و بگوئید

ذکر حسب و نسب را بہ بیٹنی بہا در بیٹنی بہا و بر بیٹنی بہا از ساکن بیوٹرہ توابع صوبہ
 اووہ در خدمت را بہ رام ٹرائن دیوان نواب شجاع الدولہ بہادر آید شد داشت
 چون آثار کاروانی از چین او پافقہ سے شد را بہ اورا در سنگ رفقاً و مصاحبین خود بسنگ
 ساختہ مدارالہمام ظاہر خود نمود برہن مذکور از و فور عقل و فراست کار با سے اورا بحسب خواہ
 او سرانجام داد و زیادہ از دیگر کار پردازان کفایت بصارت او ظاہر کرد و سوا سے آن
 دیگر امور ات از و غایت خیر اندیشی بطور آمد بدینصورت قصہ امانت و دیانت او کہ
 بر زن زبان زد خلایق گردید چنانچہ را بہ ہما ٹرائن سپہ کلان را بہ رام ٹرائن بیٹنی بہا اورا
 از پدر گرفتہ مقرب خود ساخت و محل و عقد معاملات خود ہمہ برایش تفویض نمود چون بعد
 از وفات را بہ رام ٹرائن امر دیوانی بر را بہ ہما ٹرائن قرار یافت در شوق اختیار کلی
 بیٹنی بہا اور حاصل گردید ہما ٹرائن کہ مرد عیاش و عشرت طلب بود شب بہ نامی نوش
 میگذاشت و روزہ خواب بسر می برد این سبب بندگانی از و بنیادیت ہمہ سے بودند
 اما بقضای حق شداسی و بخیاں قدیم الخدمتی با وجود اینہمہ تصور و نارسائی اورا ازین عمل
 چو اینکہ ندین بیٹنی بہا اور ہمہ کار با سے اورا سرانجام میداد روز سے نواب سہ لک روپیہ
 طلب فرمود و ہما ٹرائن شراب خورہ بخیر بود چند بار چو بار آمد را بہ رابرینگ بخیر یافتہ
 برگشت و عرض حال نمود و بجناب بر سر غضب آمدند بیٹنی بہا اور حاضر آمدہ عرض نمود کہ اگر مہلت

سہ روز محنت شود و سو فیصد و در پیمہ منظور کشتہ نفاست خیر آباد بہ فدوی مرحمت کرو
 سبیل زر کردہ حاضر سازم و از جهان برگزیدہ زمینها جن رسانیدہ رسید آن داخل نمایم بندگان عالی
 لقمس اورا منظور نمودہ خلعت فاخرہ باو بخشیدند راجہ زر مقبولہ روز دوم بوقت عصر حضور
 رسانید و بنصورت راجہ عظمی بہاورد از ہمہ مقربان مقرب تر شد و زر بردار کارش
 ترتی گرفت مقارن اینحال چہا ترا جن خانہ نشین شد و جاگیر چهل ہزار روپیہ براسے او
 مقرر کرد و عظمی راجہ را حکم مخاطب شد بعد از آن کہ در سال ۱۱۱۰ ہجری

در سہ روز محنت کرد و سو فیصد و در پیمہ منظور کشتہ نفاست خیر آباد بہ فدوی مرحمت کرو
 سبیل زر کردہ حاضر سازم و از جهان برگزیدہ زمینها جن رسانیدہ رسید آن داخل نمایم بندگان عالی
 لقمس اورا منظور نمودہ خلعت فاخرہ باو بخشیدند راجہ زر مقبولہ روز دوم بوقت عصر حضور
 رسانید و بنصورت راجہ عظمی بہاورد از ہمہ مقربان مقرب تر شد و زر بردار کارش
 ترتی گرفت مقارن اینحال چہا ترا جن خانہ نشین شد و جاگیر چهل ہزار روپیہ براسے او
 مقرر کرد و عظمی راجہ را حکم مخاطب شد بعد از آن کہ در سال ۱۱۱۰ ہجری
 عظمی بہاورد اکنون باز براہ مدعا سے آیم کہ بعد مقید شدن راجہ عظمی بہاورد کے از خزانہ
 بجائے انگشیر انہما را اینواقفہ دستدعای رہائی و بجالی راجہ بدریغہ کتابت نمود ایشان بچواب
 نوشتند کہ نواب وزیر را در معاملات خانگی اختیار سے حاصل است ما را دست اندازی
 بدان نمیرسد چون تمہنی معروض بارگاہ وزارت شد نواب نامہ در فیض و در آید و این
 فرمان دادند کہ فرمودہ ہمین وقت ناسیاس را کورکن ایلیچ خان حسب الحکم پیش راجہ بہاورد
 آمد و سبیل در ہر دو پیش کشید تا از بنیادی مسطل شد بعد این معاملہ بدیکر اشطاباقت توجہ خود
 مصروف نمودند از انجا کہ در خفا بکسر از مردم فوج بسیار بے اعتدالی و ناسیاسی با بیاد
 بود بدین سبب از خجاعت بسیار سے رامو خوف و بر طرف فرمودند و اکثر سے را بدیکر حسب
 متفرق نمودہ بعض آن ہفتاد پلٹن پیادہ ملازم نمودند از انجا کہ چند پلٹن با سہ ہجرت و دیگر
 سوا سے نجیب زادگان احد سے از ارازل و رو بود کہ افسری ایشان پہ ہمہرا حکم پسر
 میر کرم اللہ مقرر کرد و پد و سوا سے آن فوج دیگر ہم ملازم نوشتند کہ سوار سے ایشان بر
 محبوب علی خان و لطافت علی خان قرار گرفت کہ ذکرش بوجہ اصحاب کلام است
 العرش در سال کینزار و یکصد و ہشتاد و دو ہجری یازدہ ہزار سوار و یک لک و سی ہزار پیادہ
 ہزار آد سوا سے آن ہجده ہزار ہر کارہ ملازم کردند کہ روزنم خبر از پونا پہ فیض آباد رسید
 و روز دو از وہم از کابل در ہمین سال حضرت خدیو گیمان شاہ عالم بادشاہ از آرا آباد
 بر طبق استدعا سے نواب و الا جناب براسے سر و ملکشت دارا خلعت فیض آباد متوجہ
 او وہ شدند نواب وزارت کاب مراسم استقبال و مراتب نمودیت و انکسار بجا آورد تا حضرت
 بادشاہ با دولت و اقبال بہ لال باغ نزول اجلائی فرمود و نقد و جنس تحینا یازدہ لک روپیہ از

جانب نواب والا جناب پیش کردید حضرت بعد توقف سه چهار روز باز جانب الہ آباد عثمان
 غریمت معطوف داشتند در ابتدا سے سال کینزار دیکھدو ہشتاد و ہجری نواب والا جناب طرف
 الہ آباد کوچ فرمودہ است دراک ملازمت حضرت شاہنشاہ سے نمود قرار یافت کہ نواب محمد الدین ولد
 سہا و شہ علی خان بہادر فرزند کین از جناب کہ در اوقت عمر دوازده سال داشت از طرف
 پدر خود بہ نیابت وزارت حاضر در گاہ خلعت پناہ باشد بدین سبب نواب وزارت ماب
 فرزند خود را بجنور گذارشتہ مراجعت بہ اودہ فرمود در ہجرت سال تہن طوسے صاحبزادہ
 بلند اقبال مرزا امالی یعنی آصف الدولہ بہادر با شمس النساء بیگم بنت وزیر اعظم
 ہندوستان نواب خانخانان خلف وزیر الممالک محمد الدین خان بنگلور آمد بہت جہار
 لک رو پیردین جشن کتھانی بیانیہ مرت رسید در آخر این سال ہماچی مثل سبندھیہ
 فوج کرمی ہو لکر و رام چند کنش و ہماچی با جازت ہشوا سے دکن بند آمد دراکر آباد جو آہر
 نیرہ راجہ سورج مل کھات کہ ملک یک کہ در بنجاہ و چہار لک رو پیرہ صرف داشت
 بختک ایتاد و بعد شش و کوشش بسیار شکست یافت ناچار پیشکش لائق گذرانیدہ طریق اعط
 پیش گرفت امر شد بعد حصول این نصرت طرف ولعی توجہ شد مقارن انجال تحسب کہ ولہ
 از جان گذشت پیش صفا پطہ خان تاب خٹک نہ آورہ و از ولعی بسکرتال گرفت و کینان
 آسانے تمام داخل ولعی شدہ جا بجا تحمل و دخل نمودند و ملک میان دو آبہ نیز کہ در تصرف ہولہ
 بود قبض و تصرف خود آوردند و نواب احمد خان فرخ آبادی را ہم ضعیف تر ساختہ
 عراض اطاعت و عہدیت بجنور حضرت شاہ عالم فرستادہ استدما سے قدم نمودند چون آنحضرت
 از مدنی ہوا سے سپردن در سر بود بنا بران ایشینی را تو غظم و اہلہ غریمت آن سمت معمر فرمودند
 ہر چند سرداران انگلشیہ مانع غریمت شدند و نواب والا جناب شجاع الدولہ بہادر
 کمال ہی بجا آورد تا موجب فتح این توجہ کردہ از انجا کہ امر شدنی در پے ظہور بود و شہیت یزوی
 امر سے دیگر بخواست التماس اہد سے پرانیہ اجابت گرفت در بصورت موکب گہمان پوسے
 بند سپردن ملک الہ آباد کوثرہ بہ مشر الدولہ متوجہ شاہجہان آباد شد نواب وزیر الممالک
 از قبض آباد با استقبال بر آمد و بچام سر سے عالم چند استدراک ملازمت نمود و چند روز در
 اثناء سفر بجاہ رکاب گذرانند از مقام کانور نقد رخصت رکف آوردہ و کلمہ اللہ

نخل آبی بعد طے منازل و مراحل از راه نوح آباد داخل شاہجہان آباد شدند ہمدین ایام
 راہی کشورین برادر کلان جد کلان راجہ السطور از پیشگا و نواب وزارت آب بجوہت
 شدیلہ نقاخر یافت چون در آنوقت جا سے حاکم نشین رحیم آباد و بود بنا بران باعیال و اطفال
 ہا پنجرفت اقامت کشادہ کوس حکومت خواست و بعد چند سے آب و ہوا ای آن مقام را خوش
 مکروہ و قابل استقامت ندیدہ تمامی متعلقان را بہ سندیلہ فرستاد و انان وقت استقامت مستقل
 بدین تعبیر و لہند بر حاصل گردید برای موصوف چندان سخاوت و ہشت کہ در کتخہ انی کی از صاحبزادہ آ
 خود بمقتضای در یادنی علاوہ ایشان کہ استحقاق خدمت داشتند تمامی سپاہ متعینہ حکومت خود را
 لبطاسے تعلق و جزوہ ہا سے لاکھ و اثنام زر سہرچ و سفید مال مال نمود مقارن انحال در و ار حکومت
 فیض آباد شورشے عظیم برخواست تفصیلش اینکہ شخصی از فرقہ جلیکہ ہا کہ سردار ایشان میان لہست
 خواجہ سرابو بردو کان بقالے رفتہ چیز سے خریدے نمود ناگاہ جوانے از ثابت خانیان
 ہم براسے خرید ضرورتے ہمدران دوکان وارد شد و بگفتن اشیا را غلط اب نمودہ تقسیم
 خواہت بدین سبب فیما بین این ہر دو جوانان نوبت سختی و درشتی رسید ناگاہ شیراز
 نیام ہا برآمد جوان ثابت خالی از اسلحہ و یراق درست بود جوان فرقہ جلیکہ را زخمی نمود
 او بہان زخمیکہ دہشت فریاد کنان بحجیت خود آمد جلیکہ ہا باوراک انحال رہت بران جوان
 دو دیدند و در اثناء راہ اورا گرفتہ زیر نگہ و چوب گرفتہ بگذاشتند ثابت خانیان بشانکہ انحال
 یکدل و یک را سے شدہ بحجیت خود مکان میان لہست را محاصرہ کردند او بہر نوعیکہ توانست
 خود را از ان مکان ملکہ بر آوردہ پیش بندگان عالی رسانید و حقیقت واقعی معروفند ہشت انجاسب بہ
 نعیم خان انسر ثابت خانیان ارشاد کردند کہ از بخار و و این ہنگامہ بزرگوئی فرود نشان
 نعیم خان بر طبق امر والا در فوج خود آمدہ ہر چند مردم سپاہ خود را نفیم داد اما از تیرہ بختی
 کیے ہم بجادہ راستی نیامد و بلکہ از غایت تکبر و ثنوت کہ بزعم شجاعت در ولہا داشتند گمان سخت
 و سست نسبت بندگان عالی و ہم نعیم خان بر زبان آوردند کہ نعیم خان مجبور گشتہ واپس بحضور
 رسید و صورت حال بے کم و کاست مکتوب شد ہشت ہا و راک این حال در پاسے غضب
 بندگان والا بخوش آمد شے الفور حکم بہ تیار سے فوج دادند بہ زر پدشت بہادر ہم فرمان فرماوند
 او ہم با فوج خود حاضر گشت انحضرت نواب مدد مع آمدن جمعیت کثیر تہدار کہ ان وقت حواری
 شدند و از ان طرف ثابت خانیان حق نہک بر طاق نسبان نہادہ بمقابلہ رسیدند و پیشدستی کردہ

چند ماههاست آتشین بر لشکر ظفر پیکر انداختند این حرکت بجانارو غضب بندگان عالی تر بود مستعمل
 کردید حکم پورش صدور یافت مردان کارزار و بهادران جان سپار جامعه باغچه را بزرگتر و تفنگ
 در گرفتند و بهشت بهاور گوشایین بالا بالا رفته در چهاونی و مسکن عیال و اشغال ایشان آتش دوزخ
 در بی صورت باست استقلال ایشان از جا و آمد و تمامی جمعیت چون نبات انقش از هم پاشید
 و شورش این جامعه باقبال بندگان عالی بخت ساعت نوشتند و دارالحکومت مسجد امن و
 امان گشت از سوانج توجه بندگان عالی پاشید و ضابطه خان کسریب الدوله رسیدن
 او بدربار فرستاد تا تمام یافتن مدعاست او است تفصیلش آنکه در سال یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
 بود که والد از کفایت بهشت تصدیق بویان بکرت آمد در اثنای راه خبر رسید که ضابطه خان از
 مرشدی که حکم او شاه و پادشاه بود که او بود شکست یافت و تمامی متعلقان او بدست مرشد
 افتاد و در آنجا که بندگان عالی را با کسریب الدوله بدین واسطه محبت در میان بود پس
 در وقتی که بر خاطر اندکس بیسه گران آمد و وقتیکه قصه شاه آباد و منجم سر او قاتل اقبال گردید ضابطه خان
 بمال سرایگی آفتان و خیزان بحضور رسیده استحصل ملازمت و استماعی اعانت نمود و بندگان
 بمشرف محبت پورش تمامی سر و زران افغانه را از فرخ آباد و بدین جهت سرانجام اینکار طلبید
 و زریه نیت بهادر را هم شریک این شوره نموده بعد کنگایش بسیار ایلچ خان را پیش
 مرشد فرستاد و مستدعی استخلص متعلقان ضابطه خان گردید از آنجا که مرشد را با این خاندان
 عهد و پیمانهای بود چنانچه باخته خاص بود بنا بر آن مقدم ایلچ خان را گرامی داشت و بعد
 شنیدن بیغام بندگان عالی متعلقان ضابطه خان را به ایلچ خان سپرده بغزت تمام رخصت داد
 ایلچ خان بکامیابی تمام بطریق اینار بحضور رسید و متعلقان ضابطه خان را بحکم والا با سپرد
 ضابطه خان بنده احسان بندگان عالی گردیده زبان به نیایش و ستایش کشاد و براوچه
 و توفیق تمامی قوم افغانه گرانبار سنت اجتناب شده حلقه اطاعت گوش و فاشیه عبودیت بر
 و دشمن کشیدند تقارن اینحال تو کوم می مرشد و جماعی مسلم و بیماهی مرشد سرداران بجا
 حضرت قدر قدرت شاه عالم بادشاه و پهلای پشیمانک افغانه علی محمد خانی ستوجه شدند و از طرف
 نواب وزارت آبد نیز پناه بهلار قصد از طرف نمود حافظ الملک حافظ رحمت خان باستماع
 این خبر متوجه شدند و از بدین جهت خود را بر بوستان والا افکند و مستدعی اعانت شدند بندگان عالی
 نیز رحم و کرم متعلقان را از رحمت خانی را نظور فرموده بحیثیت کثیر علم خدمت برافراشت

و بصیحت امانت را بهم داخل لشکر خود نموده در چو تیره که مقابل انوپ شهر برکنار فرمای گنگاهت
 شرف نزول از رانی داشت مرشم میخواستند که بر ملک ایشان خوب بنامند و از دولت و شرف
 ایشان اثری نگذارند اما باعث شد که انعالی صورت محض ایشان جاو و ظهور گرفت درین اثنا
 از پونا خبر رسید که مران را او کشته شد و در کشته باخته را او عم او بر جا که او شست سر او
 مرشم ازین خبر متوحش و شوش گشته عازم مراجعت گشته و بنده گنگاهت انعالی پیغام دادند که اگر شصت
 لک روپیه آنجناب بدیند و همین قدر از روپیه بدمانند تمامی ملک دو آبه که قبض و تصرف
 من است بملازمان عالی بگذارم و اگر روپیه بدادن ز راهمال کنند بنده گنگاهت مراجعت نفرمایند
 تا ملک بقیه از ایشان سخن کرده بدست بنده گنگاهت انعالی بفروشم فواب وزارت آب حافظ
 رحمت خان را طلبیده شسته بعد انکشاف صورتحال است و بنده معامله زمین نشین او شود
 حافظ الملک گفت که فی الحال بیل بنقدر زور کند او کثیر دارد از حیطه اسکان من بود
 است بست لک روپیه می توانم داد اما بنده گنگاهت انعالی پس یک روپیه در حساب من و شصت
 لک روپیه بجناب خود بدیند بترجیح او خواهد نمود بنده گنگاهت انعالی قبول نموده بست لک
 روپیه از حافظ الملک گرفت باقی از خود بدیند کرده جمله یک کرو رو بست لک روپیه
 پیش مرشم داخل نمود و ملک دو آبه مقبوضه مرشم قبضه و تصرف خود آورد و باقی ملک
 مقبوضه امانت از دست مرشم محفوظ داشته بهر آن هزار کامیابی مراجعت فیض باو نمود

**تذکره جنگ کردن نواب شجاع الدوله بهادر با افغانان و سپاه شکست دادن
 و ضبط کردن ملک ایشان**

هنگامیکه بندگان جناب بمقام کبر از سرداران انگلیشه شکست یافته بنا کامی در ساختن خطی بنام
 حافظ الملک حافظ رحمت خان و دو و ده می خان مشعر بعضی حالات بیوفتافی
 طائفه انگریزان و نیز بطلب ملک نوشته بودند در وقت حافظ الملک سندان خطر را
 تبدیل داده پذیرید نواب مشیر الدوله پیش نواب گورنر بنزل کشور هند و ستاد و نوشت
 که در ادو نواب وزیر با سر کار انگلیشه بطور دیگر است چنانچه مضمون خط شاه بدعا است
 نواب گورنر بنزل با سندان این حقیقت منجر شده محبت نامه ملو بشکایت بجناب نواب شجاع

فرستادند و خود هم جهت تدارک این فساد داخل بنارس شدند بندگانی بجز در یافت
اینصورت حیرت انگیز در گرداب تجرد و تحسیر افتاده چاره کار خود بجز این ندیدند که متعلقان
و وابستگان و این دولت را گرفته جهت اظهار خلوص پیش نواب گورنر بیاورند و آن بنارس
شدند نواب گورنر از آمدن بندگانی با تماشای متعلقان و وابستگان رفع شک نمود و خاطر
مطمئن ساخت اما چون مشرف الدوله خط بهر آنجناب باو داده بود و آن خط را بصورتی جعلی قرار
مندی توانست داد و بنابر آن حالت تملک و پشت چنانچه خط مذکور را بصحابت معتمدی بخدمت نواب
پهر جناب فرستاد نواب مضمون خط و تحریر خود شناخته از غایت خجالت سرگریزان نداشت
فرو برد و جواب روان نتوانست داد از آن شخص متوسط ارشاد فرمود که اگر این خط را امشب
پیش من بگذارند و با در صورت مناسب نقلش بدهند جوابش فرود توام داد و اسطه برین معنی
راضی شده اجازت نقل داد و کاپی و از آن نقلش گرفته و اسطه را رخصت کردند نواب و الا
شان تا دیر عالم سکوت و پشت و کسی حرف نمیزد درین اثنا محمد علی بیچ خان عرض نمود که مضمون
خط مذکور ارشاد شود بندگانی مضمونش بزبان مبارک ارشاد فرمودند محمد علی بیچ خان بعد
شنیدن مضمون تامل کرد و سر فرو برده بعد ساعتی بعضی رسانید که درین تحریر قباحتی نظر
کمترین در مئی آید بندگانی را بگورنر باید نوشت که این خط خط من و مهر من است لیکن
در ایامیکه به تحریر در آمده در میان ما در جهان عالیشان تصفیة رونده بود پیش از تصفیة هر چه
نوشتم نوشته شمارا جاسه شکوه و شکایت نیست و آنچه بعد ازین تسوید در آمده باشد آنرا این
نمائید و این خط گفته را که معاندان ناتوان بن سنه تبدیل داده اند بکار نمی آید و ظاهراست
که در وقتیکه خط مذکور بچشم تحریر در آمده بود و ونندی خان بقید حیات بود بدین سبب حالش
درین خط مذکور است و اگر تحریر حال بود پس چرا از ونندی خان سخن در میان آمد پس باید که
از روی اخبار سنه وفات و ونندی خان و سنه تحریر مذکور ملاحظه نموده معاندان فتنه شریک
که محرک سلسله فساد بوده اند بسزا سازند نواب پهر جناب جواب خط از زبان علی بیچ خان
شنیده از غایت مسرت چندان بر خود بالید که در پیرین بگنجید و خان مذکور را بسیار حسین آفرین
نموده شمول عاطفت خاص ساخت و همین مضمون تحریر گورنر فرستاد تا صفائی بکند که با حسن وجه
وست داد بعد ملاقات و رخصت بکند گورنرگان جناب بیست دار الحکومت کوس مراجعت نواب
داد آنجا بعد چند روز بطرف فرخ آباد عالم نصرت برافراشت نواب مشرف جناب پس

امیرخان بهادر فرخ آبادی قدوم مسیت ازوم آن امیر والا مرتب را و دران سرزمین از تائیدات اسکا
 شمرده سخاوت طراوت حاصل نمود و خطاب فرزندى سرعزت برافراخت پس از ان انصاف عنان پائوه
 رودا چون عواما حى بشوار و تاجى پهل سبلع از جناب ذارت تاب گرفته بدکن رفت و از غلط كارى
 با شرارت طبعى بكام و عمالى خود در باب سپردن ملك مقبوسه دوآبه به بندگانعالى پنج نوشت بنابران
 هر شکر شدت ك قلعه دارا تاوه بود با جنابعالى بدشتى پیش آمد و آماده جنگ و جدال گشت آنجناب
 به تدارك او كمرت بسته اختيار تقابله و مجاوله فرمودند هر چند تاب جنگ نیاورده از كرده پشیمان
 و قلعه را بملا زمان دولت سپرد و از خالى شدن این قلعه تمامی ملك دوآبه بدست بندگانعالى و ر آمد
 و بنصرت حافظ رحمت خان خطى تشنع بر طرف جنگ نوشت كه ترا چه پیش آمده بود كه با شجاع الدوله
 در ساختى اچو شد كه از امر و زوخل زمره متوسلان منسل شدى و نام افغانان را بجنگ برابر كرد و شجاع الدوله
 با اینهمه فوج و شمشیر چه مى توانست نمود اگر قصد فرخ آباد مىكرد لك افغان بگبگ تو سى فرستادم
 نواب شرف جنگ این خط را بنجبه بحضور فرستاد بندگانعالى بلاخطه مضمونش بر شفته آماده تدارك
 حافظ رحمت خان شدند بنابران خط بطلب چهل لك روپیه كه حسب ایماى او به مرشد اوده
 بودند نوشته نزد حافظ رحمت خان فرستادند او بطالواش بسیار بر خود چید و جواب نوشت
 كه من مالك تمام ملك نیستم دیگر سردار زاده با هم شرك ریاست انداول از انما بگنند من بچند مى خانم
 سخن مرا كس گوش منى كند آدم بر حصه خود كه ببت لك روپیه میشود اگر از خدا شرم دازد عبت
 تقاضا مىكنند زیرا كه ملك دوآبه را كه از ما بود تصرف خود آورده اند و ما نفس كشیده ایم اینقدر لك
 به ببت لك روپیه گران نیست سواى این از ما خیال كیروپیه هم بجه انصافى است تا قیاست
 نخواهند یافت و اگر غرور جاه و حشمت لقبول شمس نصت ندید بنده به صورت حاضر است بندگان
 ازین جواب ناموآب بهم برآمد و كمر بر تدارك حست بستند و از مقام كوریا گنج بطرف شاهجهانپور
 بحجیت كثیر علم نصت برافراشتند از انظر حافظ رحمت خان با جمعیت بنقاد هزار سوار
 بمقابله برآمد در مابین كمره كمال زنى و فرید پور تلافى بین اتفاق افتاد در انوقت جنرل
 خانگن صاحب بهادر هم با كیوسه انگزى در لشكر نظریك همراه بودند با جمله در ماه صفر سال
 یکنزار و كصد دشتاد و هشت هجری جنگ شروع شد هر كه عظیم نظیر سوست در عین جنگ
 حافظ الملك از غایت نور و شجاعت سپ خود را بر كینت و غایت كه صفها دید و در بسیاری
 نواب وزیر برسد و بر دستبر و سه دلیرانه جنگی رستمانه نماید درین اثنا كوریا جنگ بر خالى

اور در حور و بہان ضرب جانستان از اسپ بر زمین افتاد و مرغ خوش از نفس غصہ می پرواز کرد
مقارن انجمن سلطان خان برادر مرخصی خان سر حافظ الملک بریدہ پیش بندگان عالی
ور آوروز انجمن بشاہدہ سر حافظ الملک بسیار تخریب و تاسف شدند و بخت او ای سپاس از فیض
فرود آمدہ حسین نیاز بدرگاہ تادریجے نیاز سووند از ہر طرف کوس فتح و ظفر بلند آوازہ گروید و تقارن
سرت و شادمانی از چہار سو بواختن آمد بندگان عالی درین روز سرت اندوز ابواب بدل و کرم
برو سے عافہ گشاوند و جہانی را از عطا سے تر سرخ و سفید بالامال ساختند کورہست کہ شرف
نام ہوا کفی کہ سر آمد لولیان ہند بود و نجس و انداز و سلیقہ گفتارش زاہد تو بہ سے شکست و فرشتہ
عصمت را بود اع میگفت بحضور رسیدہ مبارکباد و عرض رسانید ہفت ہزار روپیہ باو انعام
شد شرف عرض کرد کہ و عاگو ہمین وقت در چکامہ رفتہ این عطیہ ہمہ قسمت میکند ارشاد شد کہ انعام
نام نیست بلکہ مخصوص بہ تست گفت با گردان شوم سرت فتح ہم مخصوص بدعاگو نیست در تمام چکامہ روز
عید نوروز ہست ہر گاہ آنا خواہند شنید کہ شرف تو تنہا ہفت ہزار روپیہ آورده است از چہار
طرف خواہند دید و مواسے سردعاگو را کندہ خواہند بر و نواب والا جناب فرمود کہ این مبلغ بتو
ارزائے شد من با نہا نیز چہار لاک روپیہ انعام کردم پس دنیا دار و غمخوار باب طرب را حکم شد
تا بچکامہ رفتہ چہار لاک روپیہ بہ یک یک تقسیم نمود بہان روز مرزا حبیب سبک دست در کسر
انجمن حلقہ کردہ معروض داشت کہ بدیگران زر انعام میدہند من چہ تقصیر کردہ ام تبسم شدہ فرمودند
کہ شاہ ہم وہ ہزار بگیرند مرزا باز عرض کرد کہ کم از کم روپیہ نیکم ارشاد شد کہ از ہر چند بگیرند اکنون
این قصہ ہا سے طول و طویل را تا ہمین جا گذارشتہ بر سرہ عامی ایم کہ چون حافظ رحمت خان
بخاک و خون غلطید رو پیلہ با بدست و پا گرویدہ ہمراہ فیض اللہ خان پسر سلی علی محمد خان
بطرفت دامن کوہ طرفت گریز پیش گرفتند نواب پسر جناب براسے قطع پنج این فساد مراتب تعقب
بجمل آورد و نواب ذوالفقار الدولہ نجف خان ہم از اکبر آباد آمدہ شریک تعقب گشت در مقام
سولی خیر ولادت غازی الدین حیدر پسر نواب بہمن الدولہ سعادت علی خان بسادر
بمع مبارک رسیدہ موجب مزید سرت و دوفور راحت گروید چند می برای تریب جشن سرت در مقام
توقف بجمل آمد و محفل عیش و نشاط و ہنگامہ بدل و کرم نشاط از برای دلہ اشہ در ہمین وقت فیض اللہ خان
پسر سلی علی محمد خان عرضہ داشت نمود کہ ملازمان عالی برادر سعید اللہ خان را برادر خواندہ
بودند ہم مترصد آنم کہ جہان عنایت بحالی من بذول شود حق تعالی انجمن را براسے سن انجمن

۱۰۱

شمسہ نواب آصف الدولہ بہادر ہنر جنگ نطقہ محترمہ بوستان اودھ



اور وہ است ازین آثار معلوم می شود که ازین مقدم ملازمان حضور روز به نصیب من گردد و بر قریب من
 بنده گانهالی شخصی و محتجب نیست که پدرم علی محمد خان کمال عرق ریز یا این ملک را بدست آورده بود
 هنگام وفاتش من در اینجا موجود نبودم سعد الله خان را نوکران حق ناشناس جانشین کرده و ملک
 جاگیر اورا رهنی و خوشنود کرده باقی ملک را با خود با قسمت کردند و من الی الان منتظر لطیفه غیبی بودم و خود
 که جناب اقدس ایندی ملازمان عالی را برای ما شتاد و حالا امید قوی است که بداد خود برسم اگر یک
 قلعه زمینی که مدخل آن زیاده از ده یا زده لک روپیه تصور نیست به بنده عنایت فرمائید هر آینه
 شرف آن نگوئیم با براسه جناب و موجب زهدگی من بلکه ذریعه زندگانی دو ملک افغانان خواهد بود
 انشاء الله تعالی بوض این عنایت و مرحمت من با تمامی اوس خود دوام بر بساط جانشانی حاضر
 خواهم بود وزیر الممالک مقتضای رحم و کرم طمسات اورا مقرون با جابت فرموده ملک یازده لک
 روپیه باو بخشید که حالا دارالریاست آن شهر رام پور است و بر رام پور روپیه شهرت دارد و با بھلی
 این محلله نواب والا جناب هزاران هزار کامرانی و با مناسبت سرت و شادمانی کوس مراجعت
 نواخته قطع مراحل وطنی منازل کرده داخل فیض آباد گردید چون نظم و نسق ممالک مقبوضه از عظم کار بالو
 بنا بران همت علیه بصیرت بران فرموده بمن الدوله سعادت اعلی خان بہادر را بحکومت
 آنجا امتیاز بخشید و مرخصی خان بریح و محبوب علی خان و الیچ خان و لطافت علی خان را
 ہمراہ دادہ روانہ بریلی ساختند متعارف انحال مزاج مبارک از مرکز اعتدال بر افتاده از حیات
 ناپائیدار یاس حاصل نمود و در قیاب مورخان روایات مختلفہ آورده اند مقرون بصدق آنست
 کہ دوازہ بزرگے برآمدہ بود و ہر چند جراحان تدا بیر شایستہ و مسالجات بالیستہ لعل آورندہ لایعنت
 نگردید بعد یکماہ و نیزہ روز تبارک بست و چہارم ذیقعدہ سال یکہزار و یکصد و شہتای ششمین صبری
 مطابق بست و نہماہ جنوری سنہ یکہزار و ہفتصد و ہفتاد و پنج عیسوی ازین عالم فانی بعالم جاوا
 رحلت فرمودند و بقیام فیض آباد در گلاب باڑی کہ پیش ازین بدمن والد ماجدش بودہ چون گزیدہ
 عزیزستہ تاریخ این واقعه حسین یافت تا سرخ

چون شجاع صفدر منصور برہان جلال شد شجاعت بی سرو پا و سخاوت غنیم ہم	رفت سوسے ملک فانی زین سرای کرگند ماج خود را بر زمین از گریہ و زاری شکن
---	---

و کہ حکومت وزیر الممالک نواب فضلہ ولی گنجی علیخان بہادر ہمزیر

بعد وفات نواب شیخ الدوله فرزند بزرگ او نواب صف الدوله محلی علیخان بزرگ
تا سیخ نسبت و پنجم بقده سال یک هزار و یکصد و شستاد و شست هجری مطابق یک هزار و نهصد و هشتاد و پنج
عیسوی برسد ریاست نشست همیشگی خان نام شخصی که از عهد صاحبزادگی رائق و فائق به مات مکرر
بود در وقت بخت نواب مختار الدوله مخاطب گشته شش مور ملکات گردید چون همین الدوله سعادت علیخان
بهاورد برادر خرد و پنجاب از عهد پدر ملک جدید بر علی و غیره تشریف میداشتند و حکومت این ملک مشهور
بالتام متعلق با ایشان بود ازین سبب مختار الدوله از صاحب زریدنت بهادر عرض نمود که قیام همین الدوله
سعادت علیخان بهادر ملک بر علی خلاف رای بندگان عالی است چرا که دو شمشیر در یک
نیام گنجی بناسب است که ایشان را بجزو طلب دارند تا آنچه مراعات لاقن بحال ایشان باشد از
سرکار نواب وزیر بعمل آید زریدنت بهادر بعد تامل بسیار با مختار الدوله گفت که نواب وزیر را
در حالات خانگی اختیاری حاصل است بهر امر که رای صواب مقتضی باشد بعمل آید مختار الدوله ازین
جواب مسرور شده و او پس بدر بار آمد و همانوقت شفق بطلب نواب سعادت علیخان فرستاد
و حقیکه زمان واجب الاذعان نواب سعادت علیخان رسید خیل کدر مزاج ایشان دست بهم داد
اما چون عثمان اختیار بدست نبود پس با تصواب ایلیج خان و محبوب علیخان غریت گفتند
قرار دادند و بیاعت مختار از بر علی نهفتند فرموده داخل لکنوش شدند نواب وزارت آب بومض
این اجازت که از جانب زریدنت بهادر در باب طلب سعادت علیخان حاصل گردید
نک بنارس را بر سرکار انگلیشه توضع نمود بعد چندی ایلیج خان با مختار الدوله صحبت خود بر ابر
میدیده بچیکه آوردن خلعت وزارت از پادشاه دلی مفارقت از صحبت خان مذکور اختیار نمود
بوجب فرمان بندگان عالی گوپال پنڈت با دو پلٹن پاوه همراه ایشان رفت مختار الدوله چون
خصوصیت بسیار از ایلیج خان داشت ازین سبب به محمد الدوله مدار لهما سلطنت دلی در باب
عدم عنایت خلعت وزارت بر ایلیج خان و در توضیح و تضحیک خان مذکور او را ترغیب نمود از آنجا که بجز
دوست مختار الدوله بود و در صورت خلعت وزارت بدست ایلیج خان نداده بلیت و لعل گذاشت و بموقع
و وقت و راهانت و خفت ایلیج خان درین نکر و ذکرش موجب اظتاب کلام است مختار الدوله برین
هم کفایت نکرده به گوپال پنڈت نوشت که نخواه فوج شما ایلیج خان از سرکار وصول کرده گرفته است از و
بگم بنده گوپال پنڈت بدیدن این مضمون با جمیعت خود و شایخ ایلیج خان را محاصره ساخت و پورش بسیار نمود
ایلیج خان در وازه پابر و خود بسته آماوه جان و او را شد و غرضند بجز حضرت پادشاه و شاه خاوندان که گوپال پنڈت

با سپاه خود با عوختارالدوله در پی آنست که ابرویم بر زود پنجه متعه واقمشه که در چندین سال عمر بکمال عرق و
 بدست آورده ام تجارت بر و تباران این بنده در گاه مستعدی آنست که بنندگان حضرت ته ارک این تخته نمایند
 و آنچه از تقو و اجناس پیش من است بنندگان حضور قبول فرمایند که فدوی و آقای فدوی نمک پرور و خاک
 برداشته بنندگان حضرت است و در صورت اگر حق بگذار رسد خوب باشد حضرت بادشاه بوارسی این مضمون است
 شجون متوقع حصول زیر معتمد بر گردیده جهت انسد افساد و استکمال علیح خان از دست مردم فوج خلیل الدوله
 امر فرمود تا مغزی الیه گویند نسبت را طلق شسته تمهید نموده پنجاه هزار روپیه نقد از ایلیخ خان و بانیده پندت
 مذکور را با خوش طبعی کفوف روانه ساخت اکنون تجار الدوله با بادشاه عرض نمود که هر گاه این چنین محبت و عنایت
 از پیشگاه خلافت نسبت ایلیخ خان بطور آبروده حلاله ایلیخ خان تا یکدگر رود که زرموعوده داخل نماید آنحضرت
 فرمودند که خطراب چیست ایلیخ خان خود داخل خواهد نمود چند می انتظار باید ساخت مقارن انجال ایلیخ خان
 که در سطور زمانه و فاطمون عهد بود به ذوالفقار الدوله نجف خان که در آنوقت با فتوحات عظیمه با کبریا بقیام
 داشت خطی بدین مضمون نوشت که ارکان سلطنت و زنگ استراخ احوال و جناس من بوده اند من بصورتی
 حفظ آن نمی توانم کرد اگر مرا پیش خود جاوهی از نقد و جنس که دارم کسب ضرورت شما هم اعانت می توانم
 ساخت ذوالفقار الدوله درین روزها ضرورت زربسار داشت این معنی را از تائیدات آسمانی
 و سوا هب ربانی دانسته خط بطلب او روانه ساخت و عقب آن فوج خود را بر اسه آوردن او فرستاد
 ایلیخ خان بعد رسیدن جواب و دریافتن خبر قرب وصول سپاه به بهانه شکار از حضرت بادشاه اجازت
 گرفته با اجال و افعال راهی منزل مقصود شد و به نجف خان پیوست چون این چنین صید قریه از دام سلطانی
 بر حسب تاسف تمام بحضرت بادشاه و ارکان سلطنت دست نمود و بجهت بیخبری آنکه از انظار امرای دولت
 او دور بود از دست مختار الدوله کار بجان رسانیده با کبریا و رسید ایلیخ خان با وجودیکه در عهد شجاع الدوله با
 با اختصاصی داشت و بیوقت مردمی پیش آمد استقبال کرده او را بسکن نمود و او از نقد و جنس مراعات او
 نمود و گفت که آنمه بعضی و عناد بوجه تقرب تا عهد نواب شجاع الدوله در عهد و حال من بنده شما هستم آنچه
 با من است جمله از آن شماست محمد بشر خان ازین مردمی بنده احسان او کرده بد بعد چندی خان مذکور بنده
 ایلیخ خان ملازمت ذوالفقار الدوله نجف خان حاصل نمود نواب موصوف کمال تعظیم و تکریم او نموده پیش خود
 جاود مقارن انجال نواب مغزی الیه سه لک روپیه از ایلیخ خان گرفت و صوبه کبریا و سعید آباد جمعه
 چهارده لک روپیه با وزیرانی داشت و مرسان و بانسی و حصار بنده محمد بشر خان و ایلیخ خان ضامن او شده
 یک نیم بعوض ادم هم داخل نمود اکنون این قصه را همین جا گذار شسته بگذر نواب پسر خانبابا صفحہ الدوله با در

نوجو عیشو فر که چون آفتاب بر سر فرزند می جلوس فرمودند فیض آباد را گذارند شهر لکنو را که برکنار دریا گوشتی واقع است دار الحکومت قرار دادند و در صورت تمامی سکنای فیض آباد که توسل در باره داشتند ترک توطن با نجا نموده به لکنو آمدند و علی قدر مراتب و درجات احداث عمارت نمودند اما پسر و مسک و والد و بندها کنایه به ترک اقامت راضی نشده با تئوسلان و بندهگان و فیض آباد ماند و راندک مدت خطه لکنو از بنادل و ایشا زود و در کرم آفتاب عمرن مردم با کمال و معدن اشخاص حدیم المثال گردید و از کثرت آبادی و فراوانی سنی مردم در کوسه و بر زن گذر مور و شوار سے نمود و با پنجه مشتتارالدوله نائب تقریب تمام مزاج حاصل نموده زمام اختیار و اقتدار بدست آورد و مقتضای تسلط از نیک و بد هر چه میخواست میکرد بندگانی آفتاب اصلاً تعرضی بجانش نمیکردند بلکه از کار مملکت خبری نداشتند چون کانش و اختیارش تا به اینجا رسید بگو و تخت کاسه و طبع او را از تمیز نیک و بد خالی ساخت و یقین نمینی بنمود که نقش حکومت و اختیارش تا حیات او بود و رسته از مختار وزیر کار حکم می تواند شد بدین خیالات تمام بایندگان دور و نزدیک طریق چه همتهالی پیش گرفت و از آن هم در گذشته با نجا بعالی هم چند بارگت انخی نمود و اکثر احوال را ای آفتاب از سر بر زدند و در یک صورت مزاج اثر تازو گرفتند اما مقتضای علم و سلوک حرفه بر زبان نیاوردند و سخن بازو گفتند و وزی بیسان بسنت خواجہ سمرالذکر اعظم مقربان در گاه بود این راز در میان نماده و در باب قتل او ایامی فرمودند هر چند که میان مذکور یا مختار الدوله دعوی فرزند می داشت اما درین روز با او صفات نبود و نمینی را قور عظیم داشت و ز فکر کار افتاد و بکن اراده و بگر که بخاطرش جایفت این بود که بعد اتمام کار مختار الدوله نواب پسر خباب الحکف الدوله و لکم بهادر را هم با نجام رسانده و سعاد علیخان بهادر بهادر جاسک ایشان نشانیده زمام تمام سلطنت بدست خود گیر و بگر از روی بعضی تواریخ معتبر تحقیق پیوست که مرزا سعاد علیخان بهادر هم شریک این شوره بودند با بچگی میان بسنت خواجہ سمرالذکر مقام آماده دعوت مختار الدوله نمود و در مجلسی خسروانہ ترتیب داده بعد غای قدم ساخت مختار الدوله بقافنای جل بلا پس پیش با وثائقش رفت و بعد فراغت از اکل و شرب با نجا استراحت کرد چون بخواب رفت خواجہ سمرالذکر با سالی تمام او را قبلی رسانید و بعد اتمام کارش شمشیر برهنه در دست گرفت و باراده خام پیش بندگان کنایه در آمد و گفت که کار دشمن با قبالی بندگان و الایرا نجام رسانیدم نواب پسر خباب ازین ادای ناپنجار او بر شفته طینچه بر او سر کرد و مقارن آن حال را چه بود از سنگم در برابر ایستاده بود بعضی شمشیر کارش تمام نمود و با نوقت اینخیز در تمام آرد و شتر گردید که مختار الدوله با اشاره مرزا سعاد علیخان